أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 روایتی است از رسول خدا كه این روایت از ائمّه علیهم‌السلام به ما رسیده است كه حضرت فرمودند: و ما خلق اللَه العقل قال له اقبل فاقبلَ و قال له أدبِر و فأَدْبَرَ قال بك اعاقَبُ و بك اثیبُ.

 اگر بگوییم كه تمام معارف اسلام و سیر و سلوك و عرفان در این روایت نهفته است سخن به گزاف نگفتیم.

 وقتی كه خداوند عقل را خلق فرمود به عقل خطاب كرد كه پیش بیا. به سمت من بیا و عقل به سمت خدا و به سمت آن تحصیل رضای پروردگار پیش آمد. بعد خداوند خطاب به عقل كرد كه باز گرد و عقل بازگشت و امتثال امر خدا را كرد و به جایگاه خود برگشت. در این هنگام خداوند به عقل خطاب كرد كه: به واسطه تو من عقاب می‌كنم افراد را و به واسطه تو من به آنها اجر و پاداش می‌دهم، این مسئله، مسئله‌ای است كه همان طوری كه عرض شد تمام مطالب و تمام مبانی شریعت و مبانی سلوك و مبانی عرفان بر این اساس پایه ریزی شده و بر این روایت می‌توانیم همه این مبانی را ما در نظر بگیریم و مطرح كنیم.

 اساس شریعت بر اساس عقل است و شریعتی كه در آن عقل راه ندارد آن شریعت، جنون و حماقت و سفاهت است. نظام عالم بر اساس عقل و تدبیر بر میزان اكمل و احسن است. این مسئله را از نظام عالم جدا كنیم آن نظام، نظام جنگل و نظام جنون و نظام توحّش خواهد شد. آن قدر كه ما در روایات و در مبانی شریعت و كلمات بزرگان، اخبار و همین طور مطالبی از اولیاء خدا نسبت به تكامل عقلی ما شنیدیم راجع به هیچ مطلبی این قدر تأكید نیامده.

 تصّور ما بر این است كه در مسیر الی‌اللَه و راه سیر و سلوك آن چه كه معیار است عبارت است از پرداختن به اذكار، قیام به عبادات و اورادی كه در این زمینه مطرح شده، مسائلی كه در این جا گفته شده. اطاعت از یك شخصی به عنوان فردی كه خصوصیاتی دارد، شاخصه‌هایی دارد و از نقطه نظر ظهور و بروز تفاوتهایی ممكن است با سایر افراد داشته باشد بر این اساس ملاك سیر و سلوك و عرفان پایه‌گذاری می‌شود. این طور تصّور می‌شود، این طور خیال می‌شود كه در عرفان باید یك فردی باشد كه به عنوان مطاع باشد و فرد دیگری باشد كه مطیع باشد، مرادی باشد و مریدی باشدو برنامه‌ای باشد و دیگر مطلبی پشت این قضیه لازم نیست باشد. مسئله‌ای لازم نیست باشد. ولی آن چه كه در وهله اول و ابتداءاً انسان این مطلب را ادراك می‌كند و از كلمات بزرگان چه صراحتاً و چه غیر بالصّراحة این مطالب‌

 استفاده می‌شود و چه تجربه‌های عینی و شهود انسان این مسئله را اثبات می‌كند این است كه مسئله راه خدا و سیر إلی‌اللَه فقط به پرداختن به امور ظاهر و اعمال و رفتار و اذكار نیست بلكه اینها جزئی است از مطلب و جزئی است از آن روش و منش انسانی. شكّی نیست كه راه خدا عبارت است از حركت از عالم تخیلات و عالم توهمّات به عالم كلّیت. خیلی در این مطالبی كه عرض می‌كنم رفقا و دوستان دقتّ كنند زیرا به نظر می‌رسد كه با توجّه به مطالبی كه بنده می‌شنوم و مسائلی كه مطرح می‌شود با وجود تأكیدی كه در این مدّت سالیان متمادی نسبت به فهم و ادراك واقعی مبانی سیر و مبانی سلوك تأكید شده ولی با توجّه به تغییر و تحوّلات و بعضی از مطالب، آن چنان كه باید و شاید این مطالب شاید كمتر مورد دقتّ قرار بگیرد. لذا به نظر دیدم گرچه مطلب دیگری در نظرم بود كه آن را در امروز خدمت دوستان مطرح كنم بر اساس همان مطالب قبل كه در جلسه قبل صحبت شد ولی به نظر رسید كه اگر راجع به این مسئله یك مقداری توضیح داده بشود شاید مناسب باشد.

 در تمام مدّتی كه بنده با مرحوم پدرم رضوان‌اللَه علیه چه در زمانی كه ایشان در تهران بودند یا همین طور بعد كه به مشهد هجرت كردند و در عتبه مقدّسه حضرت ثامن‌الائمه متوطّن شدند آن چه كه از همه بیشتر من احساس می‌كردم كه مسئله مورد نظر ایشان است رشد و تكامل عقلی است نه اینكه پرداختن به امور عادی و ظاهری، نماز شب، بیداری، ذكرو سایر مسائل، آنها همه به جای خودش محفوظ ولكن این مسئله خیلی مهم و قابل دقتّ بود كه می‌دیدیم ایشان تمام مسائل و مطالب را بر این اساس پی‌ریزی می‌كردند. من در آن زمان سابق، زمان شاه سنّم حدود هجده نوزده سال بیست سال در یك همچنین سنینی بودیم. یك قضیه‌ای اتّفاق افتاده بود و ما می‌خواستیم از آن قضیه و مسائل سردر بیاوریم و چه كنیم و اینها و یك مقداری هم جلو رفتیم و به بعضی از مطالب رسیدیم و بعضی از مطالب را درك كردیم.

 ایشان یك مرتبه (نمی‌توانیم بگوییم مطلع نبودند) ولی بر حسب ظاهر جریانی پیش آمد كه متوجّه شدند و مرا از ادامه این مسیر نهی كردند و من پذیرفتم و گفتم كه بسیار خوب ما دیگر ادامه نمی‌دهیم بعد وقتی كه از اتاق من رفتم بیرون من را صدا كردند گفتند بیا فلانی كارت دارم. وقتی نشستم گفتند چرا وقتی كه من گفتم كه این كار صلاح نیست شما پذیرفتی؟ آیا این پذیرفتنت بخاطر این بود كه من پدرت هستم و حالا فرد بزرگی هستم و خلاصه از یك موقعیت برتری دارم نسبت به این قضیه با تو صحبت می‌كنم از این جهت یا واقعاً به خود مطلب رسیدی و این مسئله را پذیرفتی؟! گفتم: نه من چون دیدم پدر من هستید و صلاح من را می‌خواهید و نسبت به من محبّت دارید و صادق هستید در این ابراز

 محبّت از این نقطه نظر دیگر مطلب برای من تمام بود. چه به آن برسم یا نه. ایشان فرمودند: خوب این مطلبی كه می‌گویی درست این ولی این همه مسئله نیست من می‌خواهم جوری شما این مطلب را بدانی كه اگر من باشم یا نباشم نظیر یك همچنین قضیه‌ای اتّفاق افتاد شما بدانی چه كنی آن منظور من است. ببینید مرام اولیاءخدا این نبوده كه یك چوبی دستشان بگیرند و بالای سر افراد نگه دارند و افراد با این مسئله و با این كیفیت بخواهند راه خدا را بروند این راه خدا رفتنی نیست این راه، راه كتك است. این راه، راه چوب است. این راه، راه عقاب است. این راه، راه عتاب است بر فرض هم كسی به یك همچنین راهی حركت بكند بر اساس ترس دارد این راه، را می‌رود. ترس از اینكه مورد غضب یك شخص بزرگی قرار بگیرد. ترس از این كه مورد خطاب و عتاب شخص بزرگی قرار بگیرد. ترس از اینكه مورد غضب پروردگار قرار بگیرد به واسطه آن غضبی كه برای آن فرد بزرگ اتّفاق افتاده یا نه. نه اینها هیچ كدام ملاك نیست باید این را در نظر گرفت كه در این مسیر یك جریان وجود دارد و یك پرونده در این جا قرار دارد و یك چارچوب در اینجا قرار دار. رضای راه خدا، همان رضای خدا است. رضای امام علیه‌السّلام همان رضای پیغمبر است ورضای پیغمبر همان رضای خدا است و در این جا تفاوتی ندارد و در مقابل سخط و غضب آنها هم همین طور است. وقتی كه آن دو نفر آمدند و از امیرالمومنین اجازه گرفتند كه بیایند به عیادت حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها حضرت چه فرمودند؟ حضرت فرمودند من با آنها ملاقات نمی‌كنم. ملاقات نمی‌كنم. امیرالمومنین آمدند فرمودند به آنها كه فاطمه می‌گوید من ملاقات نمی‌كنم. این جا منزل، منزل من است و ملاقات نمی‌كنم یك چیز طبیعی است. اصرار كردند و گفتند كه حال شما واسطه شو حضرت فرمودند: البیت بیتك و أنا أمتك. منزل منزل تو است و خودت اختیار منزل را داری! خیلی عجیب است این داستان حضرت زهرا سلام‌اللَه‌علیها خیلی عجیب است. خیلی واقعاً این كارهایی كه می‌كردندانسان را به تحیر وا می‌دارد. یك وقت من در این مسئله فكر می‌كردم، در این نقطه فكر می‌كردم كه می‌گویند قرآن دارای مراتبی است و مراتبی دارد خوب یك مرتبه قرآن، مرتبه‌ای است كه همه می‌خوانند آیات قرآن را ترجمه می‌كنند و آن استفاده‌ای كه باید بكنند می‌كنند از قرآن و از آن مطالب و مفاهیمی كه برای انسان خوب حاصل می‌شود. یك وقتی نه یك شخصی از این مرتبه الفاظ و این‌ها بالاتر می‌رود و یك مطالب دیگری به نظرش می‌رسد و مسائلی به نظرش می‌رسد كه طبعاً آن مطالبی كه مربوط به عوام و آن فهم عوام است دیگر برای او كافی و مكفی نیست و همین طور این قرآن به مراتب بالاتری دسترسی پیدا می‌كند تا جایی كه خوب اولیای خدا و عرفای باللَه از این آیات مسائلی می‌فهمند یك وقتی ما خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم رضوان اللَه علیه،

 این داستان حضرت خضر و موسی را ایشان از آیات قرآن برای ما تفسیر می‌كردند. همین داستان حضرت خضری كه خوب همه در تفاسیر دیدید كه چطور معنا می‌كنند، چطور تفسیر می‌كنند. حضرت به حسب ظاهر خوب حضرت خضر دارای یك مطالبی بود، یك مسائلی بود كه حضرت موسی به آن مطالب نرسیده بود و طبعاً اعتراض كرد و آن اعتراض باعث شد كه بین حضرت موسی و بین حضرت خضر فاصله بیافتد و دیگر حضرت موسی نتواند از حضرت خضر استفاده كند همین مطالبی كه طبعاً مطرح می‌شود ولی وقتی كه آن شب این مرد بزرگ و این فردی كه به حقایق این مسئله دسترسی پیدا كرده نه به مطالبی كه در كتب و اینها نوشته، یعنی خود آن حقیقتی كه براساس آن حقیقت و واقعیت، خوب این آیات قرآن نوشته می‌شود و این آیات قرآن نازل شده بر قلب رسول‌اللَه، به آن حقیقت دسترسی پیداكرده. وقتی كه آن شب ایشان این مطالب را می‌فرمودند من با خودم، آن موقع سنّم حدود هفده سال بود هفده سالم نشده بود ولی الآن تصوّر می‌كنم كه مطالبی كه آن موقع ادراك می‌كردم خیلی هم از مسئله دور نبوده و واقع. من آن شب این مسئله برای من پیش آمد: اگر فردی به این مرتبه از شهود و عرفان نرسیده باشد تا روز قیامت اگر درس بخواند نمی‌تواند این مطلب را بگوید. یعنی اگر تا روز قیامت، الاآن ما چقدر درس می‌خوانیم؟ الآن درسهای كلاسیك ما فرض كنید كه پانزده سال، بیست سال است دیگر. شاید خیلی دیگر نسبت به بقیه تلاش كند بیست سال درست می‌خواند و بقیه عمرش را به تحقیقات می‌گذارند حدود بیست سال تقریباً درست شد؟! خوب الآن سنّی از ما گذشته است دیگر، فرض كنید كه یك شخصی هفتاد هشتاد سال هم عمر می‌كند و به مطالب می‌رسد و تا حدودی بعضی از مسائل برای او روشن می‌شود مطالبی را كه آن شب این مرد بزرگ راجع به همین قضیه كه یك مقداری‌اش را ا لبتّه من یك پرده‌ای را برداشتم در جلد دوّم اسرار ملكوت دوستان و رفقا بروند آن‌جا توجّه كنند خیال می‌كنم در جلد دوّم یا اگر اشتباه نكنم در یك مقداری‌اش را تقریباً حدود بیست و یا بیست و پنج درصدی را در آن جا نقل كردم برای خیلی از افراد خوب با این كه ما وقتی كه در آن مجا مطرح كردیم این مسئله را به صورت فنّی مطرح كردیم و به صورت علمی‌و كلاسیك این مسئله را مطرح كردیم، هنوز كه هنوز است برای خیلی از افراد همین بیست یا بیست و پنج درصد قابل قبول و قابل تحمّل نیست! درست؟!! آن وقت چطور می‌شود یك فردی، یك فردی فرض كنید كه سالیان سال درست بخواند و حالا ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال عمر نوح بكند بالاخره انكشاف این مسائل یك استعداد خاص، و یك سعه فعلی وجودی می‌خواهد تا این كه انسان بتواند به این مسائل برسد. برای یك طفلی كه در كلاس اول هست شما اگر تمام كتابهای دنیا را هم بیاورید فقط درهمان‌

 حدّی كه می‌فهمد می‌تواند از این كتابها استفاده كند دیگر نه بیشتر. دیگر نمی‌تواند اصلًا، چون اصلًا سعه وجودی بیش از این اجازه نمی‌دهد كه به این مسائل بخواهد برسد. برای افرادی كه اینها از نقطه نظر سعه وجودی در حدّی هستند كه ادراك مسائل بالاتر از آن حدّ وجودی برای آنها ممتنع است اگر عمر نوح را بخواندن و درس و مطالعه بگذرانند نمی‌توانند به اندازه بال مگسی به آن مرتبه‌ای كه اولیاءو عرفای الهی دسترسی پیدا كردند به آن مسائل بخواهند برسند. اصلًا امكان ندارد. خوب حالا صحبت در این است كه اگر قرار باشد كه قرآن آن طوری كه مسئله مطرح می‌شود فقط برای افراد عوام باشد و از آیات همین استفاده بشود كه افراد عادی و عوام همین مقدار می‌فهمند یك همچنین شخص بزرگ و عارفی دیگر از قرآن چه استفاده‌ای بكند؟ چه به دردش دیگر می‌خورد؟ قرآن می‌شود رزونامه، روزنامه چیست؟ همین دیگر یك صفحه حوادث دارد. فلان جا اتّفاق افتاد. فلان جا تصادف شد. فلان جا فرض كنید كه جنگ شد فلان جا فرض كنید كه زلزله شد. فلان جا این مرد این زنده شد همین مسائل. خوب یكدفعه مسائل را انسان می‌خواند دوباره خواندن ندارد می‌خواند می‌گذارد كنار. ولی قرآن این طور نیست كه انسان یك مرتبه بخواند و كنار بگذارد هر روزی كه بخواند، هر مرتبه‌ای كه بخواند برای او یك حالت دیگر و یك معنا ویك مرتبه و یك مفهوم دیگری را برای خودش آشكار می‌كند. درست شد؟! همین مرتبه از معرفت قرآن كه برای اولیاء الهی به چه شكلی است و همین مرتبه برای رسول خدا كه قرآن بر آن حضرت نازل شده است به نحوی است كه وقتی رسول خدا این قرآن را می‌شنود و قاری برای آن حضرت می‌خواند، حضرت متحوّل می‌شود، متغیر می‌شوند، منقلب می‌شوند و اشك از چشمان آن حضرت می‌آید. آن مطالبی را كه رسول خدا از این قرآن متوجّه می‌شود آیا همان مطالبی است كه ما می‌فهمیم؟! همان مطالبی است كه ما ادراك می‌كنیم؟ خوب آن مطلب كه ما ادراك می‌كنیم كه خوب برای رسول خدا گریه آمدن ندارد برای آن حضرت این انقلاب و این تحوّل ندارد. همین مسائلی است كه ما این مطالب را درك می‌كنیم و این مسائل را ما متوجّه می‌شویم. درست شد؟! حالا صحبت در این است كه این مرام و این روشی كه در نظام خلقت قرار دارد و این مرام و نظام بر اساس یك تدبیر، این مسئله نهادینه شده در نظام تكوین، این نظام دیگر نمی‌تواند نظامی باشد كه از آن جنبه عقلانیت كنار باشد. از آن مسئله عقلانیت نمی‌تواند این نظام عالم تكوین به دور باشد و از آن جنبه آن اداره كل و اداره تمام شئونات انسان از نظر تربیت و از نظر تزكیه و از نظر رشد نمی‌تواند این نظام لنگ بزند و جاییش بلنگد. در این جا بگویند كه شما می‌توانی جلو بیایی و وقتی كه به این جا رسیدی دیگر حق جلو رفتن نداری. تا این جا می‌توانی فكر كنی و وقتی فكرت به اینجا رسید دیگر حقّ فكر كردن نداری. این حقّ‌

 فكر كردن نداری را كه تعیین كرده است؟ چه كسی یك همچنین قانونی گذاشته است كه من بیش از این نمی‌توانم فكر كنم! بیش از این نمی‌توانم رشد كنم! بیش از این نمی‌توانم بفهمم! چه كسی یك همچنین قانونی قرار داده كه من بیش ازاین نمی‌توانم خودم را به تكامل برسانم؟ چه كسی یك همچنین حكمی‌را وضع كرده وتدوین كرده كه من از این استعدادهای وجودی خودم كه خدای متعال در من قرار داده من نمی‌توانم از آنها بهره ببرم؟! شخصی اگر نمی‌خواهد آن چه را كه خدا به او داده است مورد استفاده و بهره برداری قرار بدهد به بقیه افراد چه ربطی دارد؟ بقیه افراد مگر در این دنیا نصیبی از تكامل نبرده‌اند و آیا رسیدن به تكامل افراد مگر بر عهده افراد خاصّی قرار داده شده است؟! این قانون از كجا آمده است؟ از كجا قانون آمده است كه تكامل شما به دست بنده است. بخواهم شما را به كمال می‌رسانم نخواهم نمی‌رسانم. هر شخصی در نظام خلقت همین كه به دنیا آمد یك سهمیه و یك نصیبی از حقوق خدادادی به او برای رسیدن به تكامل خود بهره دارد و در این مسئله فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست. هر شخصی كه پا به این عرصه وجود می‌گذارد از نقطه نظر قانون خلقت و از نقطه نظر نظام احسن خلقت برای او پرونده‌ای باز می‌شود تا كی این پرونده بسته شود! صفحه اوّل. صفحه دوّم، همین طور یك به یك در این پرونده صفحه‌هایی وجود دارد كه باید یك به یك صفحه‌ها را بخواند و مطالعه كند و به او عمل كند تا به صفحه بعد برسد. می‌خواهد مسلمان باشد. می‌خواهد یهودی باشد. می‌خواهد نصرانی باشد هر شخص دیگری كه می‌خواهد باشد همین كه به او انسان گفته بشود از نقطه نظر حقوق الهی دارای حق است. دارای حساب است. دارای ربط است بین او و بین پروردگار ربط وجود دارد و بر اساس همان ربط است كه روزگار خود را طی می‌كند حالا یا به شقاوت طی می‌كند یا به سعادت طی می‌كند ولی كسی نمی‌تواند این حقوق را از هر فردی بگیرد. این لازمه آمدن در این دنیا و باز شدن حسابی است برای او كه آمدن در این دنیا نه ارتباطی به من و امثال من دارد. و نه رفتن او از این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد هر شخصی برای خودش حساب و كتاب خاص به خودش را دارد و باید ما نسبت به این مسئله همه توجّه داشته باشیم كه هر روزی كه بر ما می‌گذرد و برای هر لحظه‌ای كه بر ما می‌گذرد صفحه خاصّ خود را ما داریم و باید به آن صفحه بپردازیم. این می‌شود نظام، نظام احسن خلقت. یعنی بر اساس این نظام است كه ما دیگر هر كاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. اختیار برای انجام دادن هر كاری را نداریم. باید به خود برسیم و باید به آن چه بر عهده ما قرار داده شده است برسیم. این مسئله مسئله بسیار، بسیار مسئله حیاتی است. كه نظام احسن خلقت بر اساس تعقّل است یعنی عقل انسان در هر محدوده‌ای كه حكم می‌كند و بر یك مسئله حكم عقلانی می‌كند در آن محدوده، نظام عالم‌

 به او حق داده، اختیار داده، به او كاغذ امضا شده داده كه تو می‌توانی در این مسیر اقدام كنی. تو می‌توانی این جا بروی. تو می‌توانی آن جا نروی. در آن جایی كه عقل او و در آن جایی كه ضمیر او و در آن جایی كه فطرت او این حق را به او می‌دهد كه از مسائل و جریاناتی كه در این دنیا هست او هم بهره‌مندو متمتع باشد. درست شد؟ بر این اساس شریعت قرار گرفته. شریعت پیامبران الهی وشریعتی كه از ناحیه پروردگار بر نفس پیامبران الهی آن شریعت آمده است، شریعتی است كه جنبه عقلانی ما را به تكامل می‌رساند نه جنبه تخیل و احساس و توهّم ما را. در شرایع الهی عقل انسان باید رشد كند نه توهّمات و تخیلات و احساسات. در سایر مكاتب توهّمات رشد می‌كند. ظاهر سازیها رشد می‌كند. قیافه‌ها. یك وقتی كی بود من داشتم یك جریانی را می‌دیدم از یك جریان درویشی و صوفی‌گری و اینها در یك جایی بود به اصطلاح شخصی بود و نشسته بود و كلاهی سرش بود خیلی كلاه عجیبی بود. خلاصه خود همان كلاه هم، همه قیافه او همان كلاهی بود كه كلاهی را بر می‌داشتند باافرادی كه تو خیابان خیارو چغندر می‌فروختند فرقی نداشت. ولی وقتی كلاه می‌گذاشتند آدم دو متر آن طرفتر می‌پرید. خلاصه این بنده خدا كلاهی سرش بود و افراد هم می‌آمدند و آدم وقتی كه نگاه می‌كرد به جلسه و اینها، برای من فیلمش را آورده بودند من داشتم تماشا می‌كردم تمام مسائل دیدم همه دكور است. تمام مسائل همه ظاهرسازی است. نمی‌دانم افراد باید بیایند. بعضی‌ها آن جا بنشینند، بعضی‌ها باید آن جا بنشینند بعضی‌ها جلو نباید بنشینند، یك حریمی‌باید حفظ شود. بین این شخص وبین اینهایی كه در آن جا هستند. آن‌هایی كه می‌آیند جلو می‌نشینند باید یك حالت خاص داشته باشند. لباس مخصوصی پوشیده بودند. جبّه و اینها می‌گویند و كسی كه می‌خواهد بیاید رد بشود از وسط این نباید رد بشود. باید برود فرض كنید كه دور بزند از وسط و اینها رد بشود. نمی‌فهمدیدیم این كارها چی است و این بساط چیست؟ این كلاهی كه سر این بنده خدا بود اگر سر من بود دو دقیقه بود سر ما هزار جور مرض و غرض پیدا می‌كرد. هزار جور مرض و غرض، غرض از آن غرض بدتر از مرض است، پیدا می‌كرد. من می‌گفتم او چرا خسته نمی‌شود با همچنین وضعیتی دارد، كلاه دارد. تا اینكه دیگر خود بیچاره خسته شد و كلاه را گذاشت زمین یك مقداری استراحت كند بالاخره دكور هم یك حدّی دارد این همین كه نشسته بود بعد یك فردی آمد یك چند دقیقه نگذشته بود كه یكدفعه فردی آمد كه از اهل علم بود. آن هم اهل علم بود این تا دید او آمده (از دور كه نگاه می‌كرد) یكدفعه كلاه را برداشت روی سرش گذاشت كه با كلاه ایشان او را ملاقات كند!! كند این چه بازی است؟! این مكتب، مكتب زدودن عقل است. مكتب، مكتب از بین بردن عقلانیت است، عقل داری خوب داری. الآن فرض كنید من‌

 عمامه را برمی‌دارم می‌گذارم این جا، بقیه صحبتم را بدون عمامه با شما انجام می‌دهم. خوب چه اشكال دارد؟ منتهی خوب از باب ادب و احترام و حالا لباس رسول خدا است. آن كلاه چی است سرت گذاشتی سی‌تن، سر خودت هم چند سیر كه بیشتر نیست یك كلاه سی‌منی گذاشتی؟! این چه بساطی است؟ این چه قضیه‌ای است؟ این چه جور انسان یك شخصی كه بخواهد این مسئله را ارزیابی كند همان جا می‌فهمد كه در این جا به ظواهر توجّه می‌شود. به مظاهر توجّه می‌شود. به دستك و نمی‌دانم فرض كنید كه این مسائل ظاهری توجّه می‌شود. چقدر از مطالب عقلانی به این‌ها گفته می‌شود؟ چقدر فهم اینها اضافه می‌شود چقدر اینها به مسائل و مطالب خودشان می‌توانند برسند! چقدر اینها در موارد فتنه و موارد شبهه می‌توانند راه خودشان را تشخیص بدهند. چقدر؟!! چقدر اینها توانستند به آن مسائلی كه برای آنها جنبه حیاتی دارد توجّه كنند و به آن مطالبی كه برای آنها ضرر دارد از آنها فاصله بگیرند؟! یك روز دو روز، یك سال دو سال ده سال پس چه؟ همین بیاییم بنشینیم چند تا شعر بخوانیم بعد هم شروع كردند از این ساز زدن و دمبك و فلان و این حرفها زدن و گفتم خوب دیگر ختم به خیر شد ختامه مسك شد. دیگرآخرش هم به همین ساز و دهل و فلان و این چیزها و یك چند خط شعر بخوانیم و وقتی شروع به شعر خواندن می‌كنند هر شعری را از نمی‌دانم زمان حضرت آدم گرفته تا فلان هر كی، هر چی در دهانش بود می‌خواند. یكی از شعر شیخ بهائی خواند و یكی از فؤاد كرمانی خواند، آره یكی از مولانا و اینها خواند و یكی شمس تبریزی خواند. گفتیم چه شد بالاخره این آشی كه درست كردید هر كدام این آش هم حساب و كتابی دارد. می‌گویند آشی كه برای دل درد است در آن نخود نمی‌ریزند. آشی كه نمی‌دانم كسی كه چه كرده ترش می‌كنند. شما هم در این آش هم دوغ ریختید و هم سركه ریختید و هم عسل ریختید همه چیز را قاطی كردید این چه شد؟ چه از آب درآمد این بساطی كه درست كردید بعد هم بلند شوید برویم و یك شامی‌بیاریم و شامی‌بخوریم، الحمدلله با شكمهای سیر از این جا برویم و دیگر مطلب و مسئله‌ای نباشد. درست شد؟! در شریعت پیغمبر و در شریعت ادیان الهی، ساز و دهل و دمبك و فلان و دستك و اینها ما نداریم. ما این جور نشستن و آن جور نشستن‌ها نداریم. ما كلاههای كذایی و این حرفها نداریم ما دم و دستگاههای بیهوده نداریم. در آن جا، در این ادیان الهی عقل افراد بالا می‌رود. فهم افراد بالا می‌رود. درك افراد بالا می‌رود. اینها مسائلی است كه به واسطه آن تجّرد روحی و به واسطه سعه وجودی و سعه صدر كه بر اساس مراقبه، مراقبه‌هایی كه بزرگان دستور می‌دهند و آن مراقبه‌ها با ضمیمه عبادات و اذكار انسان را به این مرتبه رشد و تعالی فكری و عقلی می‌رساند و آن هدف و مقصد برای این مسئله است. اینی كه می‌گویند كه فرض كند كه در مسیر

 عرفان تمام مسئله بر اساس عشق است و احساس است و گذشتن از این حرفها است و كنار گذاشتن عقل است تمام اینها چرند و پرند و مزخرفات است.

 عرفان یعنی رسیدن به عقل، كسی كه به عقل می‌رسد دیگر گول نمی‌خورد. كسی كه به رشد عقلانی می‌رسد دیگر تبلیغات و فلان و اینها نمی‌تواند مسیر او را منحرف كند كسی كه به رشد عقلانی می‌رسد هزار تا پوستر و پلاكارد و امثال ذلك نمی‌تواند او را از آن تشخیصی كه داده است او را به كناری بزند. كسی كه به رشد عقلانی می‌رسد به دنبال هر بادی حركت نمی‌كند. باد امروز از طرف شمال بیاید این به طرف همان سمت برود، فردا عوض شود این عوض بشود. كسی كه از نقطه نظر عقلانی مبانی دستش است مطالب دستش است، تمام دنیا بیاید. هزار تا فیلم هم به او نشان بدهند باز آن جنبه فهم و عقلانیتش نمی‌گذارد كه آن چرا كه پشت پرده است از دیدگان او غافل بماند. كسی كه به رشد عقلانی می‌رسد مظاهر و ظواهر فریبنده دینی نمی‌تواند او را از دین رسول خدا جدا كند. او را از امام جدا كند. كسی كه به رشد عقلانی رسیده است او اگر تمام افراد جمع بشوند و بر یك مسئله گواهی بدهند آنها را در جایگاه خودش قرار می‌دهد. حالا یا صحبت می‌كند یا نمی‌كند آن یك مطلب دیگر است. اما از نقطه نظر مسائل این طور است. ما این مطالب را همه را تجربه كردیم. در زمان مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه در همان زمانهای گذشته ما مسائلی را می‌دیدیم كه واقعاً آن مطالب افرادی كه مدّعی در این قضیه بودند آن افراد را به زمین نشاند و نتوانستند حركت كنند. باد زیاد بود، فهم زیاد بود و من در همان وقت وقتی كه از مرحوم آقا سؤال می‌كردم خوب این شخص (بعضی از این مطالب را ذكر كردم حتماً رفقا و دوستان این‌ها را مطالعه كردند حالا من به اشاره نقل می‌كنم صبحت كسری و اینها نمی‌كنم.) من در همان موقع به مرحوم آقا عرض می‌كردم این كه الآن دارای یك همچنین موقعیتی است و دارای همچنین خصوصیتی است چطور در یك همچنین مسئله‌ای، در یك همچنین قضیه‌ای به این مهمّی‌و به این بااهمیتی نباید حدّاقل نه به عنوان یك دستور بلكه به عنوان یك مشورت از شما استفاده و بهره بكند. ایشان سری تكان می‌دادند و خنده‌ای می‌كردند و می‌فرمودند مطلب هیمن طور است مسئله همین طور است. درست؟! اینها مطالبی است كه انسان می‌رسد به این كه حتّی افراد، حتّی افراد و اشخاصی كه اینها ممكن است به مطالب و مدارج علمی‌رسیده باشند به مدارجی از تقوی و معنویت رسیده باشند. از آن جایی كه آن جنبه عقلانی در آنها به مرتبه فعلیت نرسیده و نتوانستند از آن جنبه عقلانی استفاده بكنند، ما می‌بینیم در قضایا و در حوادث و در مسائل و جریاناتی كه پیش آمد و پیش خواهد آمد و در همان زمانهای گذشته ما می‌بینیم اینها متزلزل می‌شوند و به راههای مختلفی می‌روند. اینی كه می‌گویند در روز

 عاشورا اگر فرض كنید كه حضرت ابالفضل‌العباس می‌خواهد به عقلش عمل كند وقتی كه وارد شریعه فرات می‌شود خوب كسی كه تشنه است و ساعتها را به تشنگی گذرانده است با آن وضعیت، خوب هر عقلی حكم می‌كند كه انسان باید آب بخورد و رفع عطش بكند مگر نمی‌گوییم باید انسان از امام خود حمایت كند، واجب است. بسیار خوب. الآن من تشنه باشم بهتر می‌توانم حمایت كنم یا این كه فرض كنید كه سیراب باشم؟ توانم بیشتر است. قدرتم بیشتر است. عقل و اینها همچنین مسائلی را می‌گوید. این عقل، عقل متكامل نیست. این عقل، عقل عادی است. این عقل، عقلی است كه امروزه بر جوامع دنیا این عقل دارد حكومت می‌كند، حالا یا به صورت سیاسی محض و دنیایی محض دارد حكومت می‌كند یا جنبه دینی به خود می‌گیرد. آن عقلی كه در نفس حضرت اباالفضل سلام‌اللَه علیه تبلور پیدا كرده و همان عقل راه را به او نشان می‌دهد و همان عقل خط و خطوطها را برای او تنظیم می‌كند آن همان عقلی است كه صبر می‌كند و می‌ایستد تا یك یك از برادرانش (چون حضرت اباالفضل سه تا برادر داشت) یك یك از برادرانش جلوتر از او جلوی چشم او بروند و خود را فدای امام زمان خودشان بكنند. این عقل، عقلی است كه در روز عاشورا حاكم بر جریان كربلا بود نه آن عقلی كه می‌گوید كه فرض كنید كه بلاخره برادر من است و حالا چرا این زودتر برود؟ به من چه فرض كنید كه برای خودش تكلیف دارد. من تكلیف خودم را دارم او هم تكلیف خودش را داشته باشد و آن برادر را نگه دارد برای خودش و نه این نه اینكه به او بگوید برو و بلند شو تو برای چه ایستادی و صبر كردی مگر وقت تو نشده است؟!! آن عقلی كه در آن می‌آید و برادرانش را می‌فرستد به جلوی لشگر تا خود را فدای امام حسین كنند همان عقلی است كه در شریعه فرات می‌آید به سراغ او و او را از نوشیدن آب در مهمترین وقت و در حسّاس‌ترین وقت و در مشكل‌ترین وقت، می‌آید او را از نوشیدن آب منع می‌كند. نه این كه این جا پا پای عشق و علاقه است، آن عقل می‌آید و آن محبّت و علاقه و ربط با سیدالشّهدا را برای او ترسیم می‌كند و به او می‌گوید تو كه الآن ادّعای ربط با برادرت را داری، تو كه الآن مدّعی معاونت و مساعدت با برادرت را داری، تو كه الآن در یك همچنین موقعیتی تمام وجودت را برادرت گرفته، آیا تو می‌توانی خود را در یك موقعیتی قرار بدهی كه از نقطه نظر التذاذات ظاهری و از نقطه نظر تمتّعات دنیوی در یك سطح بهتری از او قرار بگیری. تو سیراب باشی در حالتی كه او تشنه باشد، این حرف را نه این كه عشق به او می‌زند، عقل این حرف را به او می‌زند. عقل حضرت ابالفضل است كه موقعیت او را ترسیم می‌كند، جایگاه او را در قبال امام زمانش مجسّم می‌كند. تو جایگاهت الآن فرق می‌كند تو با دیروز تفاوت داشتی. امروز، روز عاشورا است، امامت تشنه است. تو هم ادّعا، نه اینكه ادّعای ربط با او را

 می‌كنی. تمام وجود تو را این ربط گرفته خیلی ببیند دقّت كنید كه مسئله از كجا نشأت می‌گیرد؟!

 آن جلسه روز جمعه عنوان را احتمالًا دوستان شنیده باشند كه در آن جا به چه مسئله‌ای بنده می‌خواستم تمركز پیدا كنم و اشاره كنم نسبت به آن قضیه، در جریان روز عاشورا برای حضرت ابالفضل این طور نبود كه حضرت ابالفضل بیاید فكر كند فكر كند مثل ما الآن افراد عادی هستیم، یك مقداری اتّصال با صاحب ولایت خود حضرت حجة ابن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداءداریم. هر كدام از ما یك ربطی را با وجود مقدّس آن حضرت احساس می‌كنیم. حالا افراد بر حسب سعه وجودی خودشان تفاوت دارند. بر این اساس می‌آییم كارهایی را كه انجام می‌دهیم مقایسه می‌كنیم اگر امام زمان علیه‌السّلام بود آیا این كار را انجام می‌دادیم یا نمی‌دادیم؟! عقل ما می‌آید موقعیت ما را بررسی می‌كند. جوانبی كه در آن جوانب قرار داریم آن محدوده‌ای كه در آن محدوده قرار داریم آن محدوده را ترسیم می‌كند. آن ارتباط خودمان را با آن حضرت ترسیم می‌كند. از آن طرف می‌آییم وجود آن حضرت را وجود غائبی نمی‌پنداریم. تمام اینها را عقل می‌آید می‌گوید. عقل به ضمیمه مطالبی كه از بزرگان رسیده، مسائلی كه از ائمّه و عرفا و اولیای الهی به ما رسیده، آن مطالب را می‌آورد در همچنین موقعیتی قرار می‌دهد، خود وضعیت ما را ترسیم می‌كند بعد نسبت به انجام دادن كار و انجام ندادن و میزانش برای ما حد تعیین می‌كند. این آن كاری كه ما می‌توانیم انجام دهیم و از دست ما بر می‌آید، درست شد؟! امّا آیا اولیاء الهی مانند حضرت ابالفضل و همین طور سایر عرفای باللَه و اولیای الهی هم در ارتباطشان با امام زمانشان همین طور فكر می‌كنند؟ یعنی می‌آیند و می‌گویند كه الآن فرض می‌كنیم امام زمان حی است و حاضر است و گرچه از دیدگان ما مخفی است ولكن خوب او حضور دارد و در كنار ما قرار دارد و به قول مرحوم حدّاد رضوان‌اللَه علیه ایشان می‌فرمودند كه كور باد آن چشمی‌كه روز سر از خواب بردارد و در اوّلین وهله به جمال آن حضرت نظاره‌گر نباشد. یعنی وجود آن حضرت در وهله اول قبل از اینكه شما چشمتان را بخواهید بمالانید و فرض كنید كه ببیند كجا هستید و بالا بودید و آمدید و این وسط اینجا معلّق شدید واینها هنوز این دنیا نیامده قبل از این كه بیاییم به اوّل چیزی كه چشم ما می‌افتد وجود حضرت بقیةاللَه است كه چشم ما نظر می‌افتد. وقتی به این چراغ نگاه می‌كنیم به وجود آن حضرت داریم نگاه می‌كنیم. وقتی كه به این ساعت نگاه می‌كنیم الآن داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌كنیم. به این در و دیوار نگاه می‌كنیم به وجود آن حضرت نگاه می‌كنیم. این بادی كه می‌آید و این پرده را كه دارد حركت می‌دهد به وجود آن حضرت داریم نگاه می‌كنیم كه این ولایت امام علیه‌السّلام است كه تمام حقایق و اعیان عالم وجود را به حیات و به تكاپو قرار داده. ولایت آن حضرت نباشد این چراغ خاموش‌

 است، آن ساعت كار نمی‌كند بادی وجود ندارد. درختی دیگر سبز نیست. دیگر هوایی وجود ندارد، اكسیژنی وجود ندارد. درست؟!! این كلام و مرام یك ولی الهی است كه آن ولی الهی این مطلب را با جانش احساس می‌كند. حالا آیا آن ولی الهی در قضاوت در مسائل هم همین طور مانند ما فكر می‌كند كه آی امام زمانی هست و در كنار ما و از دیدگان ما مخفی است ولی او مخفی نیست و ما باید او را در كنار خودش قرار بدهیم یا این كه او بین خود و بین امام زمان اصلًا جدایی و دوئیتی نمی‌بیند كه بخواهد فكر كند، كدام است قضیه؟ اصلًا دوتایی نمی‌بنید تا این كه بخواهد فكر كند حضرت در كنار من است خلاف كنم یا خلاف نكنم این جور كنم یا آن جور كنم؟ این مسئله را انجام بدهم یا ندهم؟! این آن فردی است كه به مرحله تكامل عقلانی رسیده.

 در جریان حضرت ابالفضل كه حضرت رفت در شریعه فرات اصلًا فكر نكرد در این كه او الآن چه كار كند؟ همین كه این را آورد بالا، این آوردن این بر اساس آن غریزه عادی و غریزه طبیعی كه هر كه باشد خوب این كار را انجام می‌دهد دیگر، خود سیدالشهّدا هم اتّفاقاً برای خود سیدالشهّدا هم این قضیه اتّفاق افتاد و خیلی عجیب است این مسئله كه واقعاً چطور اینها به یك مرتبه‌هایی رسیدند كه انسان حالا عرض می‌كنم كه اگر اینها نبودند ما چه می‌كردیم درست؟ برای خود حضرت هم عین همین مسئله اتّفاق افتاد همین كه حضرت وارد شریعه شده بودند و می‌خواستند آب بخورند یك مرتبه یكی از این از خدا بی‌خبرها و خدانشناس‌ها آمد گفت داری آب می‌خوری در حالی كه لشگر حمله كردند به خیمه‌ها كه حضرت آب را ریختند و آمدند و معلوم شد كه دارد دروغ می‌گوید. خوب ببینید در جریان حضرت ابالفضل اصلًا حضرت ابالفضل به این نقطه فكر نمی‌كند وجود حضرت ابالفضل آن نفس او نمی‌گذارد كه این آب به دهان او برسد و تا می‌خواهد برسد آن جنبه عقلانی در نفس مطّهر او كه با جنبه معرفت و اتّصال به امام علیه‌السّلام وحدت پیدا كرده وحدت، توجّه كنید ما الآن در دوئیت هستیم ما در افتراق هستیم ماالآن نیازی به فكر كردن داریم چاره هم نداریم همین طور هم باید باشد. غیر از این ما تكلیف نداریم. ما برای رسیدن به آن رضای الهی باید فكر كنیم، باید مسائل را بسنجیم، باید مبانی را بسنجیم باید بیاییم خودمان را در جایگاهی قرار بدهیم و بعد با آن چه را كه از بزرگان شنیدیم در یك معیار و میزان كلّی با استفاده از عقل و اتّكا به پروردگار و بدون توجّه به مسائل و شایعه‌ها و قضایا و مطالبی كه می‌گذرد و این كه حسن چی گفت؟ حسین چی گفت؟ تقی چی گفت؟ در روزنامه چه گفت؟ نمی‌دانم تلویزیون چه گفته؟ بدون یك همچنین مسائلی بیاییم فقط خودمان و خودمان و خودمان با آن چه را كه از بزرگان به عنوان مطالب یقینی نه مطالبی كه یكی گفت. امروزه بعد از گذشت پانزده‌

 سال بنده مطالبی از مرحوم پدرم می‌شنوم كه قطعاً می‌گویم این مطالب، مطالب دروغ است. قطعاً می‌گویم مسائل، مسائل دروغ است در حالتی كه وقتی كه ما یك همچنین مطلبی را خودمان نشنیدیم ولی با آن معیارهایی كه در نظر داریم. با آن مطالبی كه در نظر داریم وقتی كه می‌سنجیم می‌گوییم كه ایشان نباید یك همچنین حرفی بزند. تحقیق می‌كنیم بررسی می‌كنیم می‌گوییم یك نفر كه نمی‌داند در دستش پنج تا انگشت دارد یا شش انگشت دارد، آمده از مرحوم آقا یك قضیه نقل كرده. این آدمی‌كه نمی‌داند فرض كنید كه وضو را اوّل با دست چپ می‌گیرند آب می‌ریزند یا با دست راست چطور ممكن است كه به مسائل و مطالبی كه از یك شخص بزرگی نقل می‌كند كه آن مطالب در زندگی انسان تأثیر حیاتی ممكن است داشته باشد انسان توجّه كند، درست شد؟ این ریشه‌اش می‌بینیم رسیده به فلان شخص و فلان جا. پس بنابراین آن چه را كه ما الآن وظیفه داریم انجام بدهیم و باید هم انجام بدهیم این است كه آن مطالب یقینی، آن مطالب یقینی كه از بزرگان به دست ما رسیده و نسبت به آنها شك نداریم از ائمّه به دست ما رسیده و نسبت به آنها شك نداریم آن‌ها را بدون در نظر گرفتن مسائل و جریاناتی كه چه بسا هجمه آن جریانات بر ما موجب شود كه دست از آن مرام متین و صحیح خود برداریم و به یمین و یسار متمایل بشویم باید آنها را در نظر بگیریم و طبق همان هم عمل كنیم و خداوند هم خوب كمك می‌كند.

[[1]](#footnote-1) چیست؟ برای همین روزها است. برای همین موقعیتها است. كسانی كه مجاهده كنند در مسیر ما و بخواهند راه خودشان را مطابق با راه ما قرار بدهند ما هم آنها را كمك می‌كنیم، ما هم دست آنها را می‌گیریم. ما هم آن چه را كه برای آنها صلاح است در مغز آنها می‌اندازیم. دیدید خیلی از اوقات اتّفاق می‌افتد وقتی كه انسان می‌خواهد یك كاری انجام بدهد می‌بینید دستش نمیرود به سمت آن كار. دستش نمی‌رود، خودش هم نمی‌داند دلیلش چیست؟ علّت را نمی‌فهمید ولی می‌بیند دستش نمی‌رود یا نسبت به بعضی‌ها اقدام می‌كند و جلو می‌رود و حركت می‌كند و بنده خودم این مسئله را بارها و بارها تجربه كردم بارها و بارها این مطلب را تجربه كردم و یكی از مطالبی را كه آن بزرگ به پیروی از مكتب ائمّه به ما فرمودند این بود در جایی كه یقین ندارید در آن جا قدم نگذارید. خیلی این قضیه قضیه عجیبی است. خیلی این مسئله، مسئله عجیبی است آن كسانی كه از نقطه نظر عقلی به فعلیت می‌رسند، آنها به آن مرتبه‌

 یقین می‌رسند، به آن مرتبه متكامل می‌رسند. به آن مرتبه‌ای كه دیگر برای آنها مطلبی نیست. دیگر برای آنها جای شك و شبهه نیست. بسیاری از موارد می‌شد اتّفاق می‌افتاد كه ما خدمت مرحوم آقا می‌رسیدیم و راجع به یك قضیه از ایشان امضا و تأیید می‌خواستیم. می‌دیدیم ایشان ساكت است و صحبت نمی‌كند. نه می‌گفتند بله و نه می‌گفتند نه. ما می‌ماندیم كه مطلب به این روشنی و واضحی، چرا ایشان ساكت هستند. حداقل به ما می‌گفتند كه اقدام نكنید خوب ما می‌گوییم یك مطلبی است ولی می‌دیدیم ایشان ساكت است ولی همین كه می‌فهمیدیم ایشان ساكت است یعنی نه. همین كه ساكت هستند چون مسئله وقتی كه تأیید باشد كه برو نسبت به این قضیه اقدام بكن این كه داعی ندارد بر این كه فرض كنید كه در این جا سكوت كند و بعد از گذشت زمانی ما متوجّه می‌شدیم عجب یك مطلبی بوده كه قطعاً ایشان نه می‌توانستند تأیید كنند و نه می‌توانستند آن مسئله را رد كنند و نسبت به او تنقید كنند. درست شد؟! ما باید آن چه را كه از آنها شنیدیم طبق همان‌ها بایستی انجام بدهیم. طبق همان‌ها بایستی كه عمل كنیم. این بزرگان، این بزرگان در مسیر و در راه خودشان همان طوری كه قرآن دارای مراتب مختلف است و انسان را به جایی می‌رساند كه حتّی رسول خدا كه قرآن بر او نازل شده است هم می‌تواند از آن مفاهیم عالیه قرآن و حقایقی كه آن حقایق در خود نفس رسول خدا ثابت و متمكّن شده كه راجع به این مسئله انشاءاللَه اگر این تألیف جدید كتاب افق وحی رسید به دست دوستان حالا بنده كه اطّلاعی ندارم از كم و كیف آن، اگر رسید در آن جا این قضیه را توضیح دادم بنده كه وحیی كه بر رسول خدا می‌آید این به معنای انكشاف یك قضیه خارجی نیست بلكه به معنای ظهور و بروز یك واقعیتی است كه آن واقعیت در دل و نفس خود رسول خدا بوده است. از باب این كه پیغمبر عقل كلّ و واسطه اوّل در فیض و همان مقام واحدیت است كه مقام واحدیت مرتبه بروز وجود است از عالم صرافت و عالم انبساط به عالم تعینات و عالم كثرات خارجی. آن حقیقتی كه باعث می‌شود آن صرافت وجود و بساطت وجود كه وجود حضرت حق متعال است به ظهورات خارجی ظهور پیدا كند واسطه او نفس پیغمبر است. آن وقت چطور ممكن است برای رسول خدا یك حقیقتی آشكار بشود كه آن حقیقت در نفس او نبوده است؟!! حالا این صحبتش در آنجاست. درست؟! بر همین اساس اولیاء الهی اینها در مرتبه‌ای هستند كه اگر ما بخواهیم راه و روش خودمان را بر اساس آن مكتب صحیح و مكتب قویم قرار بدهیم باید از مرام و مسیر اولیاءالهی تبعیت كنیم. اگر تبعیت نكنیم پس از كه تبعیت كنیم؟ از چه كسی؟ از شخصی كه دیروز یك حرفی زده امروز حرفش را پس می‌گیرد. از چه كسی؟ از شخصی كه دیروز یك نظر داشته و امروز نظرش عوض می‌شود. خیلی خوب ما هم همین هستیم. از یك شخصی كه دیروز یك مرامی‌

 داشت و امروز به مقتضای مصالح مرامش تغییر پیدا می‌كند؟ خوب همه همین هستند. از یك شخصی دیروز به یك شكلی برای افراد ظاهر شده بود و امروز به شكل دیگری؟!! خوب همه افراد همین هستند، همه اشخاص همین هستند. همه افراد هر روز دارای افكار مختلفی هستند. همه افراد به واسطه تبدّل حوادث و جریانات افكار آنها تغییر پیدا می‌كند. امروز می‌خندند، فردا گریه می‌كنند. امروز آشتی هستند. فردا قهر می‌كنند. دیروز قهر كردند بر اساس یك اخم و تخمی‌امروز بر اساس یك شیرینی و نقل و نبات آشتی می‌كنند. پس بنابراین بنده باید افسار خودم را بدهم دست كسی كه منتظر باشم چه وقت قهر می‌كند، چه وقت آشتی می‌كند؟ چه وقت می‌خندند، چه وقت گریه می‌كند؟ چه وقت این فهم را دارد، چه وقت ندارد؟ چه وقت این كتاب را می‌خواند چه وقت این كتاب را عوض می‌كند كتاب دیگر می‌آورد؟!! این است قضیه یا این كه من باید افسار خودم و زمام خودم را باید به دست فردی بدهم كه فكر او یك فكر است. عقل او دو جور نمی‌گوید. جریانات مختلف و حوادث مختلف در فكر او و در اندیشه او تغییر ایجاد نمی‌كند. چه جریانی در ابتدا باشد می‌گوید همین كار را بكنید، چه جریانی به وسطش برسد باز بگوید همین كار را بكنید، و چه جریانی به آخرین نقطه از تحقّق خارجی برسد باز می‌گوید همین كار را بكنید. در هر سه مرتبه حرف را یكی می‌زند نه اینكه وقتی اوّل مسئله است هنوز هیچ چیز نشده مخالفت كند وقتی كه ببیند مردم آمدند و یك مسائلی اتّفاق افتاد حرفش برگردد و همراه با مردم بشود وقتی كه یك مسئله به آخر رسید خودش بشود یكی از افرادی كه در این جریان به عنوان یك فرد نقش اساسی دارد، این كه نشد. خوب این كه همه همین هستند. خوب این كه همه همین هستند. یك تقّی بكند می‌ترسد، یك چیزی نشان بدهی یك خنده‌ای نشان بدهی جلو می‌آید. یك تهدیدی بكند در خانه‌اش می‌نشیند، تهدید نبیند جلو می‌آید همه همین هستند. همه افراد همین هستند. مسئله فرقی نمی‌كند. آن ولی خدایی كه قبل از این كه یك مسئله‌ای بخواهد اتّفاق بیافتد بگوید انجام ندهید، نكنید یا بنشیند یا بروید این كار را بكنید یا مثلًا آن كار را بكنید، آن همان فردی است كه نسبت به مسائل مختلف و جریانات مختلف و قضایای مختلف یك حرف را می‌زند. از اوّل یك حرف را می‌زند و آخر هم یك حرف می‌زند تفاوتی برای حرفهای او و مطالب او و تصرّفات او و كارها و مطالب او پیدا نمی‌شود. چطور این كه این مسائل را من خیلی برای رفقا عرض كردم و دیگر جای صحبت ندارد.

 امیرالمومنین علیه‌السّلام به حضرت در روایت داریم آمدند و گفتند كه فلان كس دارد قرآن می‌خواند نگاه كنید ببینید چه قرآن خوبی می‌خواند، از خوارج بود، از خوارج بود دارد قرآن می‌خواند و چقدر با صوت قشنگ می‌خواند و نمازش چه نمازی است ونمازش چه نمازی است و چه‌

 خصوصیاتی دارد و اینها و حتّی از افرادی كه حالا پشت سر شما نماز می‌خوانند مخارج را بهتر ادا میكند و كارها را بهتر انجام می‌دهد. حضرت فرمودند راجع به او نه آنموقع (خیلی عجیب است این همین مسئله است.) نوم علی یقینٍ افضل من صلاةٍ علی شك: اگر فردی نسبت به رفتار خودش و نسبت به حال خودش بر یقین باشداطمینان داشته باشد كه مسئله همین است و غیر از این نیست. نسبت به كاری كه دارد انجام می‌دهد، یقین داشته باشد. نسبت به راهی كه دارد می‌رود یقین داشته باشد. همه مردم دارند این جوری می‌روند همه مردم به فلان قضیه رأی می‌دهد می‌نشیند سر جایش و كاری نمی‌كند. همه مردم در فلان قضیه فلان نظر را می‌دهند این می‌رود پی كار خودش و كار خودش را انجام می‌دهد. همه مردم با اشكال مختلف با اصناف مختلف، دیگر بالاتر از این كه چه؟ اصناف مختلف می‌آیند می‌گویند باید این كار را كرد. الآن وظیفه این است. الآن وظیفه این است مگر ندیدیم؟ مگر با چشم خود ندیدیم؟ مگر مسائلی كه اتّفاق افتاد در مسائل گذشته آن باطنهای افراد را كه برای مردم مخفی بود رو نكرد و مگر مسائلی را كه متوجّه شدند خیلی از افراد، آن مسائل قبلًا قابل باور بود؟ كسی می‌توانست باور كند؟ هان! چه شد این قضایا؟ چه قضایایی اتفاق افتاد آنهایی كه یقین داشتند از اوّل می‌گفتند آقا مطلب این است. هی می‌گفتند نه آقا مگر می‌شود فلان شخص، فلان موقعیت، فلان كس، آن شخصی كه دارای همچنین عنوان است این همه افراد مگر می‌شود اینها همه اشتباه كنند؟ مگر می‌شود اینها خطا بكنند؟ همه اینها بر این قضیه اتّفاق دارند همه اینها! درست؟! آن افرادی كه خدا چشم آنها را باز كرده بود آنها می‌دیدند كه از اجتماع صد تا صفر عدد یك تشكیل نمی‌شود. شما دو تا صفر را در كنار هم بگذار یا این كه هزار تا صفر را در كنار هم بگذار باز مساوی است با صفر. هزار تا صفر با دو تا صفر همه مساوی با صفر است. اینها نمی‌تواند برای انسان راه را نشان بدهد. خوب خدا می‌آید چكار می‌كند می‌آید؟ یك جریان نشان می‌دهد. یك پرده نشان می‌دهد یك قضیه نشان می‌دهد كه قضیه‌ای كه نمی‌شود انكارش كرد. پرده‌ای كه نمی‌شود آن را دیگر انكاركرد. مسائلی كه نمی‌شود انكار كرد، دیدید؟ این آقا، این افراد، این اصنافی كه تا دیروز آن جور مسائل مطرح می‌شد پس چرا به این كیفیت درآمده؟ مطالبی كه تا بحال این طوری شنیده می‌شود پس چرا آن جور شد؟ این جا است كه ما پی می‌بریم بر این كه وقتی كه بزرگان گاهی از اوقات اشاراتی نسبت به بواطن افرادی داشتند شنیدن آنها برای حتّی خود ما بسیار مشكل بود، از چه مسائل پشت پرده‌ای خبر داشتند و از چه جریاناتی این‌ها مطّلع بودند كه حتّی، یك روزی مرحوم آقا راجع به شخصی، راجع به یك شخصی صحبتی پیش آمده بود. من گفتم كه من گفتم كه راجع به فلان شخص یك همچنین چیزی بنده شنیدم و وقتی ایشان آن حال استنكار من‌

 رااحساس كردند، حال عدم پذیرش را كه من چطور ممكن است فرض كنید كه می‌توانم یك همچنین مسئله‌ای را (وقتی كه ایشان هنوز در تهران به مشهد مهاجرت نكرده بودند در آن موقع، داشتیم با ایشان در یكی از همین خیابانها قدم می‌زدیم، خیابان دروازه شیراز داشتیم قدم می‌زدیم. صبح بود از منزل عمویشان رفته بودیم، آن جا دیدن عموی ایشان كه همین مسجد نماز می‌خواندند داشتیم برمیگشتیم) یك قضیه‌ای من برای ایشان نقل كردم و هنوز انقلاب نشده بود هنوز انقلاب نشده بود و بعد ایشان یك داستانی را برای من نقل كردند بعد از این مطلب كه به اصطلاح این صحبتی كه من كرده بودم با ایشان، احساس كردند كه من با توجّه به جریانات و مسائل و آن چه را كه با او در ارتباط بودیم و مطالبی را كه می‌شنیدیم و صحبتهایی كه از این طرف و آن طرف به گوشمان می‌رسید و كارهایی كه افراد می‌كردند، الآن دارد این شخص دارد این كار را می‌كند و خودش را به این زحمت می‌اندازد می‌شود فرض كنید كه میشود كه مسئله جور دیگری باشد؟ خیلی برای بنده مشكل بود كه چطور نسبت به بعضی از افراد بخواهم یك نظر صریحی را بخواهم بشنوم. یك نظر صریحی را بخواهم تحمّل كنم. ایشان یك قضیه‌ای از خودشان نقل كردند كه در فلان جا و فلان موقع یك همچنین مسئله‌ای برای ما اتّفاق افتاد. وقتی كه من این مسئله را شنیدم، ایشان هم دیگر همچنین حرفی نزدند گذشت. من در فكر رفتم در فكر رفتم و نشستم به فكر كردن و همان یك جریانی را كه ایشان برای بنده نقل كردند با توجّه به اینكه من خوب صدق مطلب ایشان برای من كاملًا متیقّن بود و عدم اشتباه و خطا، چون ممكن است یك شخصی، شخص صادقی باشد ولی در یك قضیه اشتباه كند. لازم نیست كه تمام اشتباهات ناشی از عناد باشد. انسان ممكن است در نقل یك قضیه اشتباه كند. بنده در جلسه‌ای بود كه یك وقت عصر جمعه بود مشهد نشسته بودم مرحوم آقا صحبت می‌كردند مرحوم آقا صحبت می‌كردند، و یكی از دوستانی كه در كنار بنده نشسته بودند یكی از پزشكان بود كه آن موقع در مشهد بود و ایشان الآن یكی از فوق تخصّصها است و ظاهراً رفقا شاید ایشان را خیلی بشناسند. ایشان هم كنار من بود و داشت مطالب ایشان را می‌نوشت و من گاه گاهی نگاه می‌كردم به آن نوشته‌ها و می‌دیدم مطالبی كه می‌نویسند گاهگاهی اشتباه است. من كه گوش می‌دادم و از قضیه اطّلاع داشتم متوجّه می‌شدم. آخر سر گفتم این نوشته را بده من تصحیح كنم بعد از نماز عشا به تو می‌دهم و چند تا اسم را خط زدم و گفت امن این جور شنیدم. گفتم نه آقاجان قضیه این است. این یك آدم تحصیل كرده ولكن این آیا از روی تعمّد این كار را انجام می‌دهد یا نه؟ خطا می‌كند. خیلی هم آدم خوب است گوشش اشتباه می‌شنود، توجّه انسان نمی‌شود به دو جا كاملًا متمركز باشد. یا باید گوشش و حواسش متوجّه گوینده و چشمش متوجّه او باشد، یا این كه باید

 فقط مشغول دقیقاً نوشتن باشد و دیگر چشمش را نیاندازد و نگاه كند. واین حالتی كه برای انسان گاهی پیش می‌آید. ممكن است كه خیلی از افراد، فرد صادقی باشد ولیكن در نقل مطالب اشتباه بكند ولی من می‌دانستم این قضیه قضیه‌ای نیست كه بخواهد اشتباه باشد. هم برای من صداقت یقینی بود و هم عدم خطا و اشتباه برای من یقینی بود. شما بدانید همین یك حكایت زندگی مرا از این رو به آن رو كرد، تمام شد. یعنی در آن موقع كه سنّم فرض كنید كه این جریان یك سال قبل از انقلاب بود حدود سنّم ٢٣ سال بود كه خوب ما یك افكار خاصّ خودمان را داشتیم، نه اینكه همه مسائل را تأیید كنیم. همه مطالب را ولیكن افكار خاص خودمان را داشتیم. همین یك مسئله همین یك حكایت ببینید چقدر این مسائل عجیب است!! زندگی یك فرد، سرنوشت یك فرد، تفكّرات یك فرد را می‌آید تغییر می‌دهد و بعد كه مواجه می‌شود با مسائل و حوادث می‌بیند درست بوده. مسئله همین طور بوده است نه اینكه فقط به همان یك قضیه من اكتفا كنم و دیگر چشم و گوش خودم را و عقل خودم را دیگر نسبت به همه مطالب ببندم نخیر!! هیچ‌گاه برای من تا این لحظه توفیقی كه خداوند برای بنده داده این است كه تا این لحظه بنده هیچ‌گاه از تحقیق نسبت به مطالب و اخباری كه می‌شنوم و شنیده‌ام دست بر نمی‌دارم. خودم بروم تحقیق كنم. خودم بروم پیگیری كنم و خودم بروم و این راه و مكتبی است كه مرحوم پدرم به من نشان داد به صرف اینكه فلان شخص چیزی به من می‌گوید و یك مطلبی از رادیو و تلوزیون و روزنامه بشنوم نه این طور نیست، فقط می‌شنوم بعد می‌روم خودم تحقیق می‌كنم. تمام جوانب را می‌بینم. تمام جوانب را می‌بینم و عجیب این جاست كه می‌بینیم كه ائمّه هم به ما همین دستور را دادند. ائمّه هم به ما همین طور می‌گویند. درجنگ جمل بعد از جنگ جمل یك نفر آمد خدمت امیرالمومنین علیه‌السّلام به نام ظاهراً حارث بن حوث بعد از جنگ جمل خدمت حضرت آمد. خوب دیگر جنگ تمام شده بود به چه نحو مشخّص بود. خدمت حضرت و به حضرت عرض كرد كه یا علی أترانی أظنّ ان اصحاب الجمل علی ضلاله؟ آیا تو خیالی می‌كنی كه من نسبت به اصحاب جمل قائل به ضلالت هستم؟ آنها گمراهی بودند. بعداز جریان جنگ جمل یعنی وقتی كه جنگ تمام شده افراد هم شكست خوردند و قضایا برای همه رو شده باز عدهّ‌ای بوند كه اینها بر مرام خودشان باقی بودند آمدند گفتند كه تو خیالی می‌كنی نخیر كار تو اشتباه بوده. حالا فوقش هم كار تو اشتباه نبوده آن یك جریان بوده مال تو هم یك جریان، هر دو. خدا از سر تقصیرات همه‌تان بگذرد. این حرفی است كه من می‌گویم كلامش این طور بود آنها آدمهای خوبی بودند اشتباه كردند تو هم آمدی بالاخره می‌بایستی كه بیایی و جلوی اینها بایستی. كار خودت كردی میبایستی جلوی اینها بایستی و حالا خیال نكن من با این جنگی كه انجام شده من آنها را افراد

 گمراه بدانم نه این طور نبوده! حضرت به او این جمله را فرمودند إنّك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك. تو به پایین پایت نگاه كردی تو به بالا نگاه نكردی! یعنی چه؟! یعنی تو به این عقلت نگاه نكردی. به این فهمت نگاه نكردی. به این مبانی كه از بالا آمده نگاه نكردی. تو نگاه به پایین كردی به این چشمت نگاه كردی. به حوادثی كه این حوادث چشم پركن است نگاه كردی! دیدی این زن پیغمبر است مگر می‌شود زن پیغمبر اشتباه بكند؟ سالها پیش پیغمبر بوده پس بهتر از پیغمبر فهمیده، بهتر از سایر افراد متوجّه شده. إنّك نظرت تحتك: تو به پایین آمدی نگاه كردی، نظرت تحتك این است كه ما می‌گوییم فقط طرف جلوی بینی‌اش را می‌بیند. این همین اصطلاحی است كه ما این اصطلاح را داریم. تو آمدی نگاه كردی دیدی در این جریان زن پیغمبر آمده پس بنابراین مطلب تمام است. تو در این جریان دیدی طلحه و زبیر آمدند، دو نفر از اصحاب پیغمبر آمدند. دو نفر از كسانی كه در جنگ احد، كه آن خلفای ثلاثه فرار كردند فرار كردند كه در جنگ سالم بمانند، یك سوزن به آنها نخورد، تمام آنها صحیح و سالم برای اسلام باقی بمانند برای این فرار كردند نه اینكه خدای نكرده قصدشان این بوده كه بله یك وقتی از صحنه جنگ فرار كنند نه، منظورشان این بوده كه فرار كنند و در بروند بگذارند وقتی كه جنگ تمام شد و پیغمبر را هم كشتند و دیگر تمام شد آن وقت بیایند و بعد بگویند ما خلیفه پیغمبر هستیم و اسلام را ادامه بدهند. درست شد؟! در آن وقتی كه آنها فرار كرده بودند دور پیغمبر هشت نفر باقی ماندند دو نفر طلحه و زبیر بودند كه افراد عادی نبودند. شما یك طلحه و زبیری می‌شنوید كه اینها آمدند در قبال امیرالمومنین و چه كردند! طلحه و زبیر جزو هشت نفری بودند كه تا پای آخر ایستادند و پیغمبر چقدر آنها را دعا كرد كه خدا به شما صبر بدهد و اجر بدهد و شما در بهشت می‌رفتید اگر چه بود و تمام این مسائل مربوط به آنها بود و این جاست كه انسان باید بر آینده خود نگران باشد. خیلی مسئله، مسئله مشكلی است. اینی كه من می‌گویم خطابم به خیلی از افراداست كه مبادا آن موقعیت فعلی را نسبت به او غرّه بشویم و مبادا مطالب گذشته را نسبت به موقعیت فعلی خودمان سرایت بدهیم. در هر لحظه‌ای برای ما شیطان نقشه خاصّ همان لحظه را كشیده و همان لحظه به سراغ ما خواهد آمد. بله بوده در جنگ احد بودند. در همه جنگها بودند آمدند چقدر اینها فداكاری كردند ٢٥ سال آمدند و كناره گیری كردند و قبول نكردند ولی در این مدّت ٢٥ سال جناب طلحه و جناب زبیر آیا در این ٢٥ سال آمدی پیش علی و شاگردی علی را بكنی یا كنار رفتی این مسئله است! آیا با رفتن پیغمبر و با ارتحال پیغمبر آمدی همان سیره را ادامه بدهی و همان مكتب را ادامه بدهی یا گفتی نه خوب علی مثل خودمان است او هم كنار است، ما هم كنار هستیم می‌رویم می‌نشینیم در خانه همدیگر امیرالمومنین خانه او هم او

 می‌رفتند منزل ایشان سفره می‌انداختند، بیرون می‌رفتند، با همدیگر گردش می‌رفتند چه می‌كردند. چرا نیامدی؟ چرا نیامدی جناب طلحه و زبیر با همان یقینیاتی كه از زمان پیغمبر سراغ داشتی و همان چرا كه دیدی و شنیدی نیامدی آن مسیر پیغمبر را ادامه بدهی؟! این عقلت را چرا به كار نیانداختی؟ این است قضیه. ٢٥ سال تو همین طور متوقّف شدی. ٢٥ سال تو در همان مرتبه‌ای كه بودی ایستادی. اگر می‌آمدی و سر به دامان علی می‌سپردی و دست بیعت با امیرالمؤمنین می‌دادی، آن حضرت عقل تو را متكامل می‌كرد. تو را رشد می‌داد و ترقّی می‌كرد و به آن مرتبه‌ای می‌رسیدی كه وقتی خلافت به امیرالمؤمنین برسد، اصلًا از مدینه فرار می‌كردی تا این كه یك روزی علی نیاید سراغ طلحه و زبیر كه تو مال آن جا، تو هم برو آن جا. چرا این بلا و مصیبت بر سر تو آمد؟ چرا دو روز از حكومت امیرالمومنین نگذشته بود كه نصفه شب آمدید درخانه امیرالمؤمنین را زدید و خلاصه می‌خواستید یك مسائلی را مطرح كنید كه همان جا امیرالمؤمنین گذاشت در كاسه تو و چراغ را خاموش كرد و چراغ خودش را آورد وگفت قضیه، قضیه شخصی است و این بیت‌المال است. شما كار شخصی دارید من هم آمدم قضیه شخصی را می‌خواهم حلّ كنم. دیدند ا اعجب این جنبه‌ای كه در اینها پیدا شد و بر اساس این جنبه حركت كردند. بر اساس این جنبه نفس آنها شروع كرد مثل كارخانه، مثل چاپخانه هی چاپ كردن تا حالا علی مظلوم بود از حالا به بعد علی ظالم شد! چه كسی علی را ظالم كرد؟ تو، تو علی را ظالم كردی، تو علی را قاتل كردی، تو علی را غاصب كردی، تو علی را متعدی كردی! چرا این طور شد؟ چون ٢٥ سال كنار نشستی. ببینید این خطر، خطر است كه انسان اگر عقل خودش را متكامل نكند و عقل خودش را به كار نیاندازد نفس او همین طور كه نمی‌ماند. شروع می‌كند با جریانات و حوادث جلو آمدن. مطالب مخفی در نفس او شروع می‌كند رشد كردن. هی در این قلب جا باز كردن. منتظر برای این است كه یك فرصت بدست بیاید. فرصت كشتن عثمان و تمام شد! حالا كه حكومت به امیرالمؤمنین رسید آن جوانه‌هایی كه و آن تخمهایی كه در این قلبش كاشته حالا یك مرتبه شروع كرده جوانه زدن، یك مرتبه سر باز كردن. مثل آن جوجه‌ای كه دیگر كم كم وقت نوك زدن و سر بازكردن او است. ده روز بیست روز سی روز چقدر می‌ماند همان وقت كه می‌شود به مجّرد اینكه مادر یك نوك می‌زند و آن پوسته را میشكافد او سرش را بیرون می‌كند. او آماده بوده، آماده بوده برای این كه حیات جدید را شروع كند. فصل جدید را شروع كند! آن چه را كه در این مدّت ٢٥ سال اینها در دلشان نگه داشته بودند چون در تحت تربیت نبودند، چون در تحت اطاعت نبودند. همین كه امیرالمؤمنین آمد با آن برخورد حضرت مواجه شدند یكدفعه سر از تخم درآوردند و چشم خودشان را به دنیای جدیدی باز كردند، كه عجب‌

 این علی آدمی‌نیست كه بشود با او كنار آمد و وقتی كه انسان نمی‌تواند (توجّه كنید) وقتی كه انسان نمی‌تواند با حق كنار بیاید مجبور است كه از باطل كمك بگیرد. چون انسان دیگر نمی‌تواند از حق برای كوبیدن حق كمك بگیرد. حق حق است و سر جای خودش هست. شما با صداقت می‌توانید كه بر علیه صداقت بجنگید؟!! می‌توانید؟ فرض كنید كه این آب است. این آب در دست من است بسیار خوب. شما می‌خواهید بیایید و بگویید كه اینی كه شما می‌گویید آب نیست سركه شیره است یا فرض كنید كه شربت آب لیمو است. هر چه هست. آیا می‌توانید برای اثبات اینی كه آب نیست آیا می‌توانید از راهی بروید كه شما را به همین آب بودن برساند؟ نمی‌توانید، نمی‌توانید اگر بخواهید كه این را آزمایشگاه ببریم. خیلی خوب این را می‌بریم آزمایشگاه آزمایشگاه می‌گوید اكسیژن و هیدورژن است و آب است. اگر بخواهید بگویید كه به افراد عادی نشان می‌دهیم اینها راههایی است كه صداقت را این راهها برای انسان آماده می‌كند، مهیا می‌كند. یعنی صداقت به عبارت دیگر، صداقت است كه انسان را به این راهها می‌كشاند. صداقت است كه انسان را به آزمایشگاه می‌كشاند. صداقت است كه انسان را به ارائه این به افراد می‌رساند. آقا تو بگیر بچش ببین چه می‌بینی؟ اگر بچشد می‌بنید كه آب است و آبرویم می‌رود و تمام شد. آقا بگیر ببین، نگاه كن! این آب است كه دیگر مشكل ندارد. آزمایشگاه ببرید، به افراد عرضه بداریم. در یك وضعیتی قرار بدهیم. او را آمیخته به چیز دیگری بكنی كه تمام اینها نشان بدهد كه این چه مایعی است، این را می‌گویند صداقت. پس بنابراین اگر شما بخواهید با این كلام صدق من به جنگ برخیزید نمی‌توانید سر از آزمایشگاه در بیاورید. نمیتوانید این را به مردم عادی ارائه بدهید، باید چه كار كنید؟! باید در آزمایشگاه را ببندید كه وقتی من می‌خواهم به آزمایشگاه بروم بگویند درش قفل است فایده ندارد. بروید جای دیگر. آقا این كه درش را با یك كلیذ می‌توان باز كرد. بیا برویم جای دیگر! نمی‌روی می‌زنم توی سرت كه زمین بخوری؟ چرا در آزمایشگاه را باز نمی‌كنی؟! چرا به مردم عادی نشان نمی‌دهی كه این آب است؟! چرا؟ چون مچت باز می‌شود. مجبوری از باطل كمك بگیریم، از دروغ كمك بگیریم. باید بگوییم تو چشمت نمی‌بیند. باید بگوییم تو خیالاتی شدی! باید برویم چند نفر را ببینیم، به آنها پول بدهیم وقتی كه این را دادند به شما وقتی چشیدی بگو شربت آبلیمو است نگو آب است. این می‌شود!! پس برای این كه با صداقت بجنگیم. برای این كه در مقابل حقّانیت امیرالمؤمنین بایستیم باید چكار كنیم؟؟ باید از باطل كمك بگیریم. باطل چیست؟ علی عثمان را كشته، این باطل است. باطل چیست؟ علی حسن و حسین را فرستادند و جلوی این كه آب به خانه عثمان برسد، جلوی آب را گرفتند. دروغ، دروغ، علی از قبل نقشه قتل عثمان را داشته بعد هم چند نفر می‌آیند شهادت‌

 می‌دهند از آنها چه كسی؟! زوجه رسول‌اللَه. اا عجب آخر بی حیا تو كه در زمان پیغمبر، تو كه در زمان خلیفه سوم وقتی كه شهریه تو را قطع كرد در مدینه راه نمی‌رفتی به خلیفه سوّم فحش می‌دادی؟ می‌گفتی اقتلون عصر فقد كفر تو نمی‌گفتی این حرف را مردم از تو نشنیدند؟ از دهان تو نشنیدند؟ حالا چه شده كاسه از آش داغتر؟ آمدی به عنوان ولی دم قیام می‌كنی و در این قیام خودت آن علّت اصلی را امیرالمؤمنین می‌شماری؟ در حالتی كه از همه افراد بهتر می‌دانی و مطّلعتر هستی بر این كه علی نسبت به این قضیه بیگناه است. مگر امیرالمؤمنین به افراد نگفت نروید بزنید و نكشید؟ مگر نفرمود؟ مگر حسن و حسین خود را نفرستاد كنار در تا اینكه نروند این كار را بكنند؟ مگر نگفت كه نكشید تا خلیفه كشی باب نشود! مگر نفرمود كه شمل نمی‌دانید معاویه در شام منتظر این بهانه است؟ این حرفها را از امیرالمؤمنین نشنیدید؟ آیا این‌ها همه دروغ بود؟ خلاف بود؟ درست شد پس می‌بینید كه اینها می‌آیند و شروع می‌كنند به این مسئله! یعنی دروغ درآوردن در قبال صدقی كه آن صدق، صدق مطلق و حقّ مطلق و امیرالمؤمنین امام مطلق نسبت به همه عالم وجود با این كیفیت!! خوب همین طلحه و زبیر مگر نبودند؟ پس بنابراین اینی كه الآن شما نیامدید باعث می‌شود نفس شما در این مسئله بماند. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن مرد می‌فرماید به آن شخصی كه این حرف را زدو می‌فرماید إنّك نظرت تحتك ولم تنظُر فوقك تو نگاه به بالا نكردی! تو فقط نگاه به عایشه و طلحه و زبیر و این افرادی كه در زمان پیغمبر هم بودند و نسبت به آنها این مسائل را تو آمدی انجام دادی و نگاه به آن بالاتر نكردی. تو نگاه به آن معیارهایی كه پیغمبر قرار داده بود، عقلی كه پیغمبر قرار برای شما ترسیم كرده بود، مسائلی را كه پیغمبر گفته بود نگاه به آنها نكردی. عقل خودت را به كار نگرفتی!! جمله‌ای كه حضرت به این می‌فرمایند این است كه اذا تعرف الحق تعرف من أماه وقتی كه شما حق را شناختی تمام كسانی كه به سمت حق می‌آیند را خواهی شناخت. چه آن افراد، افراد عادی باشند. چه آن افراد، افراد اهل علم و متدین و عالم دینی باشند آنها را خواهی شناخت. آنهایی كه به سمت حق می‌آیند می‌شناسی إذا تعرف الباطل تعرف من اتاه و وقتی كه باطل را شناختی افرادی كه به سمت باطل می‌آیند آنها را خواهی شناخت. چه آن افراد، افراد عادی باشند به سمت باطل بروند. چه آن افراد اهل علم باشند و به سمت باطل بروند همه را خواهی شناخت. مگر این طور نبود و مگر این طور نیست؟ هر كسی كه در هر زیی هست كارش تمام است و در هر موقعیت است كارش تمام است در هر حالتی كه مسئله این طور نبود. پس بنابراین آن چرا كه هدف بزرگان بود از این مسائلی كه برای افراد آن مطالب را بیان می‌كردند در صحبتهایشان، در جلساتشان در كیفیت ارتباطشان بر این نقطه بار بود و بر این محوریت بار می‌زند

 كه وقتی كه عقل بالا برود و فهم بالا برود آن جا است كه سیر انسان در راه صحیح قرار گرفته و امّا اگر عقل بالا نرود خوب انسان چه كار می‌كند؟ انسان نگاه به این طرف و آن طرف می‌كند دیگر. نگاه به این دهان و این دهان می‌كند دیگر. فلان كس این را این طوری را گفته. فلان كس این خواب را دیده پس بنابراین باید این كار را كرد. فلان كسی این مكاشفه را دیده پس بنابراین باید این عمل را انجام داد. مگر ندیدیم و مگر مشاهده نكردیم و مگر متوجّه نشدیم آن افرادی كه از مكتب مرحوم آقا فاصله گرفتند به چه روزی افتادند و مرامشان را چه مرامی قرار دادند و به چه كیفیتی؟!! تمام اینها مال چه بود؟ مال همین بود كه آن چه را كه آن بزرگان گفتند ما آنها را كنار گذاشتیم. ندیده گرفتیم. مسائل و جریانات آمد و احساسات ما را تقویت كرد. تخیلات ما را تقویت كرد و توهمّات مان را به جای عقلانیاتمان تقویا كرد. جریاناتی كه پیش آمد آن جریانات دل و دین ما را به سمت خود كشید. حوادثی كه به وجود آمد آن حوادث قوّه متخیله ما را و قوّه واهمه ما را تقویت كرد در نتیجه، در تصمیم‌گیریهای ما نسبت به مسائل دیدیم چه تغییرات فاحشی بر خلاف مكتب بزرگان اتّفاق افتاد! این‌ها همه برای چه بود؟ برای این بود كه ترتیب اثر داده نشد. یك روز، دو روز، سه روز، چهار روز، گذشت پنج روز گذشت. یك سال، دو سال، سه سال، سیزده سال، چهارده سال همین طور متوقّف مثل طلحه و زبیر. وقتی كه یك رجل الهی از دنیا رفته مكتبش كه از بین نرفته. راهش كه از بین نرفته. مطالبی كه می‌گوید از بین نرفته. آن زمانی كه در مجالسشان می‌نشستند و مجالس غیبت و تهمت بود واعتراض می‌شد كه آیا غیبت و تهمت جزو مرام علّامه تهرانی هست یا نه؟ می‌گفتند برای رسیدن به هدف ایراد ندارد كه انسان اینها راانجام بدهد آن آنها را به امروز رساند. همان مرام و همان خلاف و همان كارهای حرام كه در همان موقع بود، این می‌آید و زاویه پیدا می‌كند كم كم كم كم هی جلو می‌رود. وقتی كه یك مرتبه می‌بینید بعد از سیزده سال می‌شود مشرق این هم مغرب. زاویه از یك زاویه حادّه تغییر به یك زاویه منفرجه و بعدهم یك زاویه متقابل. این نقطه زاویه نقطه در مشرق ١٨٠ درجه این طرف، این برای چه بود؟ این برای این است كه نفس می‌آید نسبت به همان توهمّات و تخیلات و دوربودن از مبانی نسبت به آن شكل می‌گیرد. شكل می‌گیرد. شكل كه گرفت دیگر كاری نمی‌شود كرد. غیبت می‌شود حلال برای رسیدن به مقصد!! عجب!! كدام مقصد، مقصد خدا مگر در خدا هم غیبت داریم؟ مگر ما در اسلام غیبت داریم؟ یك یهودی چه می‌گوید؟ یهودی الآن می‌خواهد مسلمان شود. یك نصرانی می‌خواهد مسلمان شود. برای رسیدن به مقصد غیبت اشكال ندارد! بسیار خوب، این یك. برای رسیدن به مقصد دروغ اشكال ندارد! مقصد چیست؟ اسلام!! اسلامی كه با دروغ یك جزئش را دروغ تشكیل داده، یك جزئش را

 غیبت تشكیل بدهد، یك جزئش را تهمت تشكیل بدهد، یك جزئش را قتل نفوس تشكیل بدهد و بقیه اجزائش را هم چیزهای دیگر تشكیل بدهند كه بهتر است نگوییم. درست؟!! آن وقت این چه می‌شود؟! این شكل می‌گیرد، شكل می‌گیرد. اشكال ندارد، اشكال ندارد كه سهل است اصلًا مستحبّ و بعد هم واجب است نه این كه اشكال ندارد. لذا مكتب پدر ما و اولیاء خدا چه بوده؟ قدم اوّلی كه می‌خواهی برداری نباید در آن غیبت باشد. نباید در آن تهمت باشد. نباید در آن دورویی باشد. نباید در آن كذب باشد. در قدم دوّم نباید باشد، سوّم نباید باشد، چهارم نباید باشد تا تا تا برسی به آن نقطه اعلی. هر قدمی‌در این قدمهای طولانی چند قدم؟ شما بگویید یك میلیون. من می‌گویم ده میلیون. در این ده میلیون قدمی. مكتب عرفان این است، مكتب شریعت این است، مكتب تشیع این است. مكتب اسلام این است. مكتب رسول خدا همین است. مكتب امام زمان همین است. در مكتب امام زمان چیست؟ این است. اگر ده میلیون باید قدم برداری برای این كه به ولایت من برسی، به ولایت امام زمان كه منم برسی! امام زمان دارد می‌فرماید در این ده میلیون یكدانه‌اش یعنی نه میلیون و نهصد ونود و نه هزار و نهصد و نود و نه تایش حق درست، درست. همه‌اش درست، همه صدق ولی یكدانه‌اش این وسط مثلًا قدم ٢٥ قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم یكدانه درش دروغ است تمام شد. آن راه راه من نیست. از آن قدم به بعد دیگر سراغ من نمی‌آیی. احمق، نفهم! از آن قدم تا آن موقع كه آمدی درست شد ولی در قدم یك میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سه فرض كنید درست گفتم با اولی ظاهراً درست گفتیم، درست شد؟!! آن یك قدم در آن غیبت بود مصلحت اقتضا می‌كند كه من الآن در این فرصتی كه هست در این موقعیتی كه هست الآن من این غیبت را بكنم خوب توجّه كنید ببیند دارم چه می‌گویم؟ نكات اصلی سیر و سلوك را امروز برایتان گفتم و حجّت را تمام كردم. در این قدم الآن شرایط اقتضا می‌كند كه یك غیبتی بكنم. غیبت، غیبت. خوب حالا عیب ندارد كه ما كه تا حالا این همه صادق بودیم. این همه یمك میلیون و چقدر آمدیم حالا این جا یك چیزی بگوییم به جایی بر نمی‌خورد حالا فوقش توبه می‌كنیم. یا تهمت زدم نعوذ باللَه به شخصی، كاری را كه فردی نكرده بود گفتم كرده است برای رسیدن به امام زمانم!! از آن موقع یا برای رسیدن به آن هدفم یك سیلی به گوش یك یتیم زدم. یك حقّی را ناحق كردم و یك خلافی را انجام دادم از آن موقع ارتباطم با امام زمان قطع شد، تمام. تمام شد. مگر این كه برگردم و بروم و به آن شخص بگویم كه غلط كردم به تو تهمّت زدم اگر به گوشش رسیده باشد! این كار من غلط بوده، حرام بوده و من مرتكب شدم. مقصد و هدف وسیله را توجیه می‌كند ما در اسلام نداریم، وجود ندارد. در عرفان نداریم. در راه اولیاء

 خدا نداریم در مسیر امام زمان علیه‌السّلام هدف، وسیله و مقدّمه را توجیه می‌كند نداریم ولی در راه شیطان داریم!! چرا؟ چون تمام مسیر شیطان بر كذب است، بر تهمت است، بر غیبت است. بر عمل حرام است در سفك دماء است و بر امر چیست؟ امور حرام است. این راه راه شیطان است. ولی خدا چه میگوید؟ ولی خدا میگوید هر قدمی‌كه در سیرو سلوك می‌خواهی برداری باید آن قدمت صدق باشد، راست باش. با پدرت هستی راست باش، راست. با مادرت راست. با شریك و همسایه‌ات راست با دشمنت هستی راست باش. چه اشكال دارد دشمن انسان از انسان راست بشنود؟ چه اشكال دارد؟ چه اشكال دارد؟

 یك شخصی بود نسبت به ما یك نظر خلافی داشت، نظر خلافی داشت. چندی پیش بود حدود پارسال این حدودها یك تصوّری داشت. بعد در یك مجلسی بود، در یك مجلسی بود و صحبت از آن شخص شد. بعضی كارهایی كه خلاف انجام داده صحبت شد من گفتم نه این را ایشان انجام نداده، چرا دروغ می‌گویید؟ این كارش كار صحیح بوده و كار درست بوده و علّتش هم خود بنده بودم. آن كار خلاف بوده به جای خود ولی این كار، كار درست بوده و من گفته بودم باید این كار را انجام بده، لذا این مسئله را انجام داده. این قضیه دو روز بعد به گوش او رسید. شب آمد منزل ما آمد گفت من نسبت به شما این كار را كردم، غلط كردم، اشتباه كردم، فلان آمد نشست. می‌دانی چه باعث شد من برگردم؟ این دفاعی كه شما از من كردی! خوب حالا اگر من در آن جا می‌نشستم. این شخصی است كه موقعیتش مشخّص است، وضعیتّش مشخصّ است. یك دروغ هم گفته من هم صدایم در نیاید، نه تأیید كنم نه ساكت باشم حداقّل دروغ را او گفته، چرا انسان باید دروغ بگوید اصلًا چرا باید انسان دروغ بشنود؟ خلاف است، خلاف است. همین گفتن این كه این شخص این كار را نكرده و این باعث شد این شخص برگردد و توبه كند و از هر مطلبی نسبت به ما صرف نظر كند و بفهمد كه مسئله را اشتباه كرده. حالا این بهتر بود یا آن؟ كدام؟!! اولیاء خدا می‌گویند باید به همه صادق باشی و صاف باشی صاف باشی و صدق داشته باشی و آن هدفی كه با حرام، عمل حرام، عمل نفاق، عمل دروغ عمل ظاهرسازی، ظاهر سازی بخواهد انسان به آن نتیجه برسد آن نتیجه دیگر خدا نیست!! آن كه دیگر خدا نیست آن چیز دیگری است آن یك مسئله، مسئله تخیل است. آن مسئله، مسئله توهّم است. پس بنابراین انسان باید نسبت به آن چه را كه از بزرگان شنیده نسبت به آن پایبند باشد و از آن چه را كه از دیگران می‌شنود باید نسبت به آنها دقّت داشته باشد.

 حالا برای بعضی از پاسخ دادنها ببینم تا آن جایی كه می‌رسیم كه یك چند تایی را به اصطلاح‌

 مجال اجازه می‌دهد نسبت به سؤالات یك پاسخ مختصری داده باشیم.

 سؤالاتی كه مربوط به جلسه گذشته بود بنده اصلًا فراموش كردم بیاورم. البتّه چون تغییر و تحوّلاتی هم پیدا شده بود باید پیدا كنم حالا این سؤالاتی كه این جا است این را خدمت رفقا عرض می‌كنیم.

 پرسش: چند روز پیش مخدّره‌ای در این جا سؤال كردند كه به پزشك گوارش مراجعه كردم كه ایشان گفتند مبتلا به گاستریت معده و كولیت روده هستیم بعد از تجویز دارو برای سه ماه تأیید كردند روزه برای من ضرر دارد، آیا نظر این پزشك كفایت می‌كند یا برای اطمینان به پزشك دیگری مراجعه كنم؟

 جواب: اگر پزشكی كه به او مراجعه شده پزشك متخصّصی باشد و انسان اطمینان برای او حاصل شود نسبت به كلام او این به همین مقدار كفایت می‌كند و نیازی به پزشك دیگر نیست. البتّه این را در نظر داشته باشید ممكن است بعضی از پزشكان بگویند كه شاید برای شما ایراد نداشته باشد یا با خوردن بعضی از داروهای ضد گاستریت، ممكن با بعضی از همین داروها كه می‌خورند ممكن است انسان بتواند روزه بگیرد. اگر انسان خودش احساس كرد كه این دارو می‌تواند مؤثّر باشد و هیچ مشكلی برای او پیش نمی‌آید اشكال ندارد والّا اگر تشخیص داد باز این مسئله ناراحتی معده حتّی با خوردن دارو هم برطرف نشده گرچه پزشك هم بگوید كه برای شما ضرر ندارد، خود انسان كه حال خودش را تشخیص می‌دهد برای او حجّیتّ دارد و باید انسان به تشخیص خودش عمل كند. در ضمن در جواب پرسش من مبنی بر این كه با مصرف دارو كمی بهتر شدم می‌توانم روزه بگیرم؟! ایشان صراحتاً گفتند كه ضرر داردو لطفاً راهنمایی بفرمایید. مطلب همانی است كه عرض كردم یعنی اگر پزشك تشخیص می‌دهد كه حتّی با خوردن دارو هم ضرر دارد و پزشك هم متخصّص است این برای انسان كفایت می‌كند مگر این كه انسان با پزشك دیگری هم مشورت كند و نظر او این باشد كه با خوردن دارو ایراد ندارد آن وقت در آن‌جا انسان باید امتحان كند. نسبت به خودش امتحان كند همین كه احساس كرد كه آثار و علائم بیماری ظاهر می‌شود گرفتن روزه حرام است. خیال نكنید روزه گرفتنش اشكال ندارد، حرام است. یعنی اگر بگیرید باطل است.

 پرسش: همسر من فوت كرده و سه فرزند دارم دو سال پیش از كمیته امداد حمایت فرزندی را به عهده گرفتم و ماهیانه مبلغی را به حساب او واریز می‌كنم آیا این كار را ادامه بدهم یا خیر؟

 جواب: این بستگی به میل خودتان دارد.

 پرسش: همسرم هنگام دیدن تلویزیون گاهی صدای موسیقی آن را كم نمی‌كند با توجّه به این كه در ایام عذر نمی‌توانم قرآن بخوانم و همسرم در غیر ماه رمضان قرآن نمی‌خواند چگونه می‌توانم ملكوت خانه را حفظ كنم؟ مسئله به خود موقعیت انسان برمی‌گردد حفظ ملكوت خانه، این به حفظ ملكوت خود انسان بستگی دارد. ممكن است كه انسان در موقعیتی باشد كه در آن موقعیت نتواند هر كاری را انجام بدهد. مسلوب الاختیار باشد. مثلًا فرض كنید كه در همچنین مواردی كه طبعاً ممكن است حرف او خریداری نداشته باشد یا این كه موجب مشاجره و همین طور مسائل ناراحت كننده می‌شود در آن جا وظیفه هر شخصی این است كه به همان كارهای خودش بپردازد. آن پرداختن به امور خود او است كه ملكوت او را تعیین می‌كند، حالا ملكوت منزل هر چه می‌خواهد باشد آن مربوط به خود انسان نیست.

 آسیه زن فرعون در منزل فرعون به كمال رسید در حالتی كه ملكوت منزل فرعون خوب معلوم بودكه چه وضعیتّی داشت و چه اوضاعی داشت! این را در نظر داشته باشیم كه ملكوت چیزی نیست كه یك هوایی، فضایی مثل اینكه بادی از جایی بیاید و منزلی و بخواهد برود ویا یك قضیه‌ای اتّفاق بیافتد. آن حالی كه انسان دارد و در آن حال حركت می‌كند و زندگی می‌كند به آن حال ملكوت می‌گویند. به همان حالی كه دارد. حالا ممكن است شخصی در مسجد باشد در مسجدالنّبی باشد ولی ملكوتش ظلمانی باشد. الآن این افرادی كه در حرم ائمّه علیهم‌السّلام می‌آیند و دزدی می‌كنند مگر دیده نشده مخصوصاً در قمست خانمها كه چقدر توصیه می‌شود كه مواظب كیفتان باشید مواظب جیب باشید. این‌هایی كه در حرم امام رضا از امام رضا چه كسی بالاتر است، امام است دیگر. در حرم امام رضا می‌آیند كیف افراد را میدزدند. در یك وقت ما در حرم موسی بن جعفر علیه‌السّلام بودیم یكی داشت جیب ما را داشت می‌زد كنار ضریح رو كردم به او گفتم صبر كن بیا بیرون آن وقت با هم كنار می‌آییم. بیا كارت دارم ولی خلاصه تأمینش كردیم. گفتم این جا حرم است خلاصه مواظب باش و معلوم شد كه بنده خدا منفعل شد و برگشت و توبه كرد. خلاصه وقتی در حرم امام می‌آیند و این كار را می‌كنند. حالا ملكوتش نمی‌دانم چیست؟ نه ملكوت هر شخصی همان حالت خود اوست. همان وضعیتی كه خود او دارد حالا آن وضعیتش در هر جا می‌خواهد باشد، باشد. حال كه اگر خودش از نقطه نظر انجام تكلیف و قیام به تكلیف خودش واقعاً قیام به تكلیف كرده دارای ملكوت صالحه است و اگر در مسجد هم باشد، در حرم امام علیه‌السّلام هم باشد ولكن او اهل خلاف باشد در همان حرم امام علیه‌السّلام این دارای ملكوت جهنّمی و ملكوت شیطانی است. درست شد؟

 یكی از رفقا خودش نقل كرد برای بنده كه می‌گفت من در حرم سیدالشّهدا بودم و نشسته بودم‌

 یك مرتبه دیدم كه فضای حرم خیلی ظلمانی شد، متوجّه شدم دیدم یك جنازه‌ای آوردند در حرم سیدالشّهدا و یك دور گرداندند و بردند. این ظلمت مال همین بود و بعد كه رفت یك مرتبه دیدم فضا دوباره عوض شد و به حال عادی برگشت. می‌گفت در همان حال كه نشسته بودم یك مرتبه جنازه دیگری را آوردند دیدم نه این به اصطلاح آدم خوب و صالح و آدم اهل ولایی بوده. پس ببینید مسئله این طور نیست. هر شخصی ملكوت خاص خودش را دارد و ممكن است دو نفر بغل هم نشسته باشند. یكی الآن ملكوتش ملكوت جهنّم است و بغلی ملكوتش ملكوت بهشت است. یكی ملكوتش ظلمانی است هر دو در كنار هم نشستند و هر دو در فضای واحد هستند. نه اثری روی همدیگر ندارند. البتّه این باز بر میگردد كه كیفیت ارتباط آنها تفاوت می‌كند اگر شخص یك نحوه‌ای است به موقعیتی است كه كاملًا در تحت تسخیر آن ملكوت صالحش است او در این اثر نمی‌گذارد ولی اگر نه بین بین است یعنی نفس او تمایل هم دارد به آن مقداری كه تمایل دارد به آن مقدار او در این تأثیر می‌گذارد.

 پرسش: با توجّه به این كه اكثر خانمها دچار كم خونی هستند و در ماه مبارك رمضان دچار ضعف میشوند و علاوه بر كار منزل مسئولیت همسرداری و بچّه‌داری دارند. اگر نتوانند شبهای ماه رمضان را احیا بگیرند و بین الطّلوعین كامل بیدار بمانند متضرّر می‌شوند؟

 جواب: نخیر هر شخصی بر تكلیف خودش است. و تكلیف نسبت به افراد متفاوت است. برای بعضی‌ها اشكال ندارد اگر بیدار بودند خوب باید بیدار باشند و برای بعضی دیگر نه. البتّه خوب این گونه خانمها باید در نظر داشته باشند كه جوری وضعیت و امور خودشان را تدبیر كنند كه بتوانند حدّاقل یك مقداری نیم ساعت یك ساعتی را از شبهای ماه رمضان مخصوصاً آن اوقات قبل از فجر مثلًا دو ساعت و اینها بیدار باشند این بهتر است و بعد استراحت كنند. دوباره در موقع بین‌الطّلوعین از خواب بیدارشوند. شبهای ماه رمضان را از دست نباید بدهیم ماه رمضان نزدیك است و باید بدانیم آن توفیقاتی را كه خدا به انسان می‌دهد در ماه رمضان این توفیقات در شبها است. یعنی روزه در روز انسان را آماده می‌كند برای كسب تجلّیات در شب، شبهای ماه رمضان خیلی شبهای عجیبی است.

 پرسش: آیا نمازهای تراویح برای خانمها قضا دارد؟

 جواب: بله فرق نمی‌كند فقط قضایی كه برای خانمها آن قضا ندارد نمازهای یومیه است. حتّی نمازهای آیات و غیر از آن نمازها مثل تراویح همه قضا دارد. مثل سایر افراد با مرد تفاوتی ندارد. فقط در آن ایام نمی‌تواند بخواند ولی بعد باید یعنی در نماز آیات كه باید قضا كند ولكن در سایر اینها كه خوب مستحبّ است. قضای آن را در چه ایامی‌انجام دهد؟ در شبهای بعد؟ بله در شبهای بعد این به‌

 اصطلاح اشكال ندارد و همین طور هم اگر انسان انجام ندهد این قضاها را و بتواند در همان بعد از ماه رمضان هم در همان هفته اوّل انجام بدهد آن هم ایرادی ندارد.

 پرسش: همسر بنده ده سال كه در بانك مشغول به كار است و ما سه سال است با این مكتب آشنا شدیم و چند بار هم تلاش كردند كه از این شغل بیرون بیایند و مشغول شغل دیگری شود ولی متأسّفانه موفقّ نشد. چون با مشكلات شدید روبرو می‌شدیم با توجّه به اینكه شما فرمودید درآمد بانك شبهه‌ناك است ما را راهنمایی كنید؟

 جواب: مطلب بنده همان است چون این مسائل همراه با حلال و حرام است لذا بنده نسبت به این مسئله نظر خاصّی ندارم و مطلب بنده همان چیزی است كه تا بحال عرض كردم.

 پرسش: این حقیر از ماه صفر ١٤٣٠ هجری قمری به لطف خدا ما كلاسهای ذكر آمدیم و بیشتر اوقات حالت خواب آلودگی و چرت دارم در كلاس نمی‌دانم علت چیست؟

 جواب: این دو علّت ممكن است داشته باشد یكی علّتش علّت عادی است كه به واسطه عدم تهیو وآمادگی برای انسان پیدا می‌شود مرحوم آقا می‌فرمودند كسانی كه در مجالس ذكر شركت می‌كنند اینها باید متوجّه باشند كه آن روزشان را به استراحت بگذارند. مهمان نباید بیاید، جایی نباید بروند. باید در حال آرامش باشند. اخبار ناراحت كننده نباید بشنوند. ذهن، فكر باید آمادگی داشته باشد. چون مجلس ذكر مجلس جای دیگر نیست كه انسان هوس كند برود جایی و یكی دو ساعتی بنشیند و برود مجلسی است كه احتیاج به آرامش دارد. آرامش فكر دارد و آرامش نفس دارد و انسان باید به این مسائل باید توجّه داشته باشد. لذا خیلی باید نسبت به این مطالب دقّت كرد. خیلی باید دقّت كرد و بهتر است انسان قبل از این كه به مجلس برود از حالت آرامش برخوردار باشد یا مقداری استراحت كرده باشد یا این كه هم استراحت هم نكرده است در آن روز كار زیاد نكرده باشد و خسته نباشد، این یك مطلب. مطلب دیگر این كه اتّفاق می‌افتد كه خود آن فضای مجلس موجب می‌شود كه انسان در یك همچنین حالی قرار بگیرد كه در آن صورت طبعاً اشكالی ندارد.

 پرسش: آیا در شبهای ماه مبارك رمضان اجازه داریم به همراه همسرمان به جلسات سخنرانی برویم یا خیر. با توجّه به این كه شما می‌فرمایید هفته‌ای دو باز بیشتر از مجلس خارج نشوید اگر در منزل بمانیم بهتر است تا این كه جلسه بروم؟

 جوات: قطعاً در منزل ماندن بهتر از این است كه به جلسه بیاید.

 پرسش: اگر به دیدار آقا آمدن (لابد این مجلس است) اجازه می‌خواهد بفرمایید

 جواب: البتّه مسئله همین مطالبی است كه عرض میشود خدمت رفقا و دوستان و این مطالب همه جا گفته می‌شود و پخش می‌شود. مطالب بنده مطالبی نیست كه تقریباً بخواهد تأخیری داشته باشد و در عرض یكی دو روز همه دوستان از مسائلی كه مطرح می‌شود و گفته می‌شود اطّلاع پیدا می‌كنند و انعقاد این مجالس هم صرفاً فقط برای همین استفاده‌ای است كه خود بنده از رفقا و دوستان در این جا دارم ولی مسائل به اصطلاح گفته می‌شود و مطرح می‌شود و از آن طرف هم گنجایش فضا و مكان اجازه برای طبعاً حضور هر كسی را نمی‌دهد و از این نظر خوب همین مطلب در جلسات عنوان، در آن جا هم همین محضور وجود دارد والّا خوب قدم همه رفقا مبارك و محترم است و برای بنده موجب افتخار است كه افرادی كه به دنبال مطلبی هستند و مایلند بر این كه از مطالبی كه بزرگان آن مطالب را به عنوان مبانی راهكاری زندگی آن مبانی را مطرح كردند مطّلع شوند. خوب بنده در خدمتشان باشم ولی خوب توجّه به موقعیت مجلس و فضای مجلس هم خوب این دیگر مسئله دیگری است كه خود رفقا نسبت به این مسئله توجه دارند از نظر بنده كه مانعی نیست.

 پرسش: سه دانگ منزل همسرم بنا بر مصالحی به نام من است. در این مورد سه دانگ باید چطور وصیت بنویسم در حال حاضر هیچ گونه اختیاری در مورد آن ندارم؟

 جواب: وصیت طبق وصیت معمول است. لازم نیست كه شخص حتماً نسبت به مال خودش تسلّط داشته باشد. ممكن است انسان اموالی داشته باشد كه بعداً بر آن اموال سلطه پیدا می‌كند. الآن نسبت به آنها سلطه ندارد و وصیت طبق وصیت عادی با بقیه اموال تفاوتی نمی‌كند.

 پرسش: بسم اللَه الرحمن الرحیم‌[[2]](#footnote-2) با قلبی كه منافق به نفاق اكبر است چه باید كرد؟ اینها را ما نمی‌توانیم جواب دهیم اطّلاعی بر این مسائل ما نداریم این كار را باید عرض می‌شود كه آن كسانی كه گفتند و در كتابهایشان مثل امثال خود مرحوم آقا باید بیایند اظهار نظر كنند. ما كه در نفاق اكبر كه هیچ نفاق پایین گیر كردیم ما كه نمی‌توانیم از این گونه مطالب به اینها نظر بدهیم ولی آن چه را كه شنیدیم از بزرگان این است كه هر شخصی در هر موقعیتی كه هست در همان موقعیت خدا برای او راه قرار داده است. یعنی در هر وضعیتی كه ما قرار داریم در همان وضعیت آن مقداری كه از سعه عقلی و مبانی و مطالبی كه در اختیار ما هست به همان مقدار ما می‌توانیم استفاده و بهره بگیریم و از خداوند طلب كنیم كه ما را از آن مراتب رد كند و عبور بدهد و نفاق‌

 اكبر هم مثل سایر مسائل است. وضعیت انسان و موقعیت انسان هر چه دقیقتر بشود و هر چه ظریفتر بشود. رعایت مراقبه در همان موقع دقیقتر و ظریفتر خواهد بود. این مسئله است نفاق اكبر این است كه انسان حتّی نسبت به خود هم این جنبه دورویی و جنبه دوگانگی را احساس می‌كند. با خودش هم نمی‌تواند صادق و راست باشد. در این صورت آن خودی را كه نمی‌خواهد با او صادق باشد او خود را همیشه جلوی نظرش قرار بدهد و آن خود را ربط با خدا تصوّر كند نه آن شخصیتی كه آن شخصیت در شخصیتی جلوی خود گرفته و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته و آن شخصیت پنهان این شخصیتی كه در جلوی آن شخصیت قرار گرفته نمی‌گذارد كه انسان به آن شخصیت واقعی برسد و به همان حقیقت كه حقیقت ربطی است برسد به او نگاه كند و او را در جلوی راه خودش و نفس خودش قرار بدهد كم كم این شخصیت اوّل كه شخصیت منافق است كنار خواهد رفت.

 پرسش: مدت دو سال است كه عروس من میسحی شده از نظر شرعی من چه تكلیفی دارم؟ می‌توانم قطع رابطه كنم با پسرم؟ چه كنم؟ عرض كنم حضورتان كه لازم به قطع رابطه نیست و این تغییر و تبدّلاتی كه در این گونه افراد پیدا می‌شود این تغییر و تبدّلات، یك تبدّلات ظاهری است و از روی نفهمی‌و جهل معمولًا این گونه مسائل پیدا می‌شود. شما نباید نسبت به او قطع رابطه كنید. فرزندتان هم نباید قطع رابطه كند، بلكه باید او را راهنمایی كرد و ظروف مناسب و مجالهای مناسب باید در اخیتار او گذاشت و آن چه را كه از بزرگان به ما رسیده است آنها را باید برای او مطرح كرد. بسیاری از این انحرافات به واسطه تغییر و تحوّلاتی است كه شخص نمی‌تواند آنها را هضم كند و بعد دستخوش این گونه انحرافات خواهد شد. اگر ما مسیر بزرگان را در اختیار اینها قرار بدهیم آنها بر می‌گردند. لذا نباید این كار را كرد بلكه باید مثل سابق با او ارتباط داشت.

 پرسش: بسیاری از همسران اصلًا نمی‌شود با آنها مشورت كرد. خوب خیلی باعث تأسف است كه چرا یك همچنین موقعیت است كه نمی‌شود مشورت كرد یا بعضی از پدرها و مادرها نیز همین طور. با توجّه به رضایت آنها برای مسائل معنوی چه كار باید كرد؟ مثل دیدار با شما را به هیچ وجه نمی‌توان با آنها در میان گذاشت؟

 جواب: ببینید مسئله این است این مجالس را ما می‌خواهیم اتّفاقاً خیلی افراد این قضیه را سوال می‌كنند كه شوهر من راضی نیست بر این كه فرض كنید كه این جا بیاییم یا این كه اختیار به من داده ولی باطناً من می‌دانم در آمدن به همچنین مجالسی رضایت ندارد حالا بعضی‌ها نهی صریح می‌كنند و میگویند راضی نیستیم كه به جای خود محفوظ است در این گونه موارد چه باید كرد؟ ما باید ببینیم این‌

 مجالس را برای چه می‌آییم واقعاً برای چه می‌آییم؟ واقعاً برای این كه یك ساعت دوساعتی را صرف كنیم و بگذرانیم و این مطالب و به این كیفیت و حالا یك فرض كنید كه ملاقاتی شده باشد یا این كه واقعاً می‌آییم كه از فضای روحانی و معنوی و از آن مسائلی كه خوب به آن مسائل برای زندگی ما و برای حیات ما جنبه اساسی دارد نسبت به آنها استفاده كنیم. امروز صحبت من دقیقاً با همین مسئله است ببینید امروز صحبت ما چه بود؟ صحبت ما این بود كه هدف هیچ وقت وسیله را نمی‌تواند توجیه كند. این یك مطلبی بود كه به اصطلاح مطرح كردیم. ما به چه هدفی می‌خواهیم برسیم؟ ما به كدام هدف می‌خواهیم برسیم؟ ما به چه اسلامی‌می‌خواهیم برسیم؟ آیا به اسلامی‌می‌خواهیم برسیم كه گفته بدون رضایت شوهر هم می‌توانی بروی به این اسلام یا به اسلامی‌می‌خواهیم برسیم كه اگر شوهرت نسبت به این مجلس رضایت باطنی هم ندارد گرچه ظاهر به تو نگفته نسبت به او نباید برویم. اگر قرار باشد به آن اسلام اوّل می‌خواهیم برسیم پس تشریف بیاورید. اگر می‌خواهید به آن كه اولیاء گفتند كه در آن مكتب ظاهرسازی راه ندارد. باطن و ظاهر دو جور ما نداریم. یك طرف به یك نحو صحبت كردن و طرف دیگر جور دیگر كردن نداریم. شفّاف است و روشن است. از شوهر سؤال می‌كنیم من می‌خواهم فلان جلسه فلان آقا بروم نیاز هست بروم یك اخمی‌می‌كند و می‌گوید خودت می‌دانی دیگر نباید بروی، نه. اگر شما نرفتی و آن فهمید كه شما از نقطه نظر سلوكی و از نقطه نظر متابعت مكتب اولیاءخدا دستور داری، دستور دارید كه باید رضایت شوهر را در این جا كسب كنی، چه بسیار این افراد برگردند و بگویند از فردا خودت برو زودتر هم برو جابگیر. زودتر برو بگیر بنشین و بنده نسبت به این قضیه مواردی سراغ دارم. دهها مورد در این قضیه و مورد سراغ دارم. رضایت شوهر آن رضایت مقدّم است. بله امروزه گفته می‌شود، امروزه گفته می‌شود كه زن ولو بر خلاف نهی شوهر می‌تواند به مسجد برود ولی بنده این حرفها را نمی‌زنم و این مطالب را نخواندم و در آن چه را كه تا به حال تحصیل كردم به همچنین مطالبی برخورد نكردم. آن چه را كه بنده می‌گویم و آن چه را كه بنده تشخیص دادم از فقه اهل بیت و از مكتب اسلام و مرام اولیاء و عرفای‌الهی آن را بنده خدمتتان عرضه می‌كنم و او این است كه زن بدون اجازه شوهر نمیتواند از خانه خارج شود. زن با نهی شوهر نمی‌تواند به مجلس و كلاسی برود. زن حتّی با عدم میل شوهر نمی‌تواند به كلاس، به مجلس، به مسجد، به روضه و به هر جای دیگری كه صبغه دینی دارد به آن جا برود اگر این كار را كرد در راه است و اگر نكرد همان طوری كه عرض كردم مثل طلحه و زبیر خواهد ماند.

 پرسش: مدّتی است توفیق خواندن كتاب حضرت علامه ... برای كسب توفیق چه كنم؟

 جواب: این توفیق چیزی نیست جز آن چیزی كه در اختیار خود انسان است. توفیق را خود انسان برای خود كسب می‌كند. انسان وقتی كه مراقبه داشته باشد. انسان وقتی كه به مسائل بیخود توجّه نكند. انسان وقتی كه به حرفهای لاطائلات، به اخبار این طرف و آن طرف چیزهای چرت و پرت توجّه نكند. فلان جا فلان قضیه اتّفاق افتاده. هر توجّه به یكی از آن موارد باعث سلب توفیق می‌شود برای انسان دریكی از اینها! وقتی انسان توجّه نكند ذهن او و نفس او بخواهد یا نخواهد تمایل پیدا خواهد كرد مسئله، مسئله واقعی است. خود بنده هم همینم. خود بنده هم همینم در آن روزی كه بخواهم به تكالیف و دستورم عمل كنم توفیق برای مسائل خواهم داشت ولی اگر در هر روز كم بگذارم و مسامحه بكنم می‌دانم این را كه در راه خدا روابط وجود ندارد ظوابط وجود دارد این مسئله برای همه است.

 پرسش: مبلغ خمس را حساب كردیم و این مقدار است در حال حاضر پول نقد برای پرداخت نداریم و همچنین برای كفّاره پول نقد برای پرداخت نداریم برای این كه اشكالی در روزه ما نباشد چكار باید بكنیم؟

 جواب: اشكال نداردانسان باید كه در آن موارد كم كم باید اهتمام داشته باشد برای پرداختن و از هر فرصتی باید استفاده كند نه اینكه مطالب را پشت گوش بیاندازد واهمال كند و باید بداند كه آن چرا كه خداوند بر انسان تكلیف كرده است آن بر ذمّه انسان ثقل دارد و سنگینی می‌كند تاوقتی كه انسان ذمّه‌اش از این فارغ باشد.

 پرسش: ما هر سوالی كه از طریق اینترنت ارسال می‌كنیم جوابی دریافت نمی‌كنیم‌

 جواب: نمی‌دانیم این به چه صورت است بنده كه سوالاتی كه به من داده می‌شود پاسخ می‌دهم. البّته گاهی ممكن است دیر یا زود داشته باشد ولیكن سؤالات پاسخ داده می‌شود.

 پرسش: آیا بهشتیان در بهشت با جسم عنصری خود زندگی می‌كنند یا با جسم مثالی و عذابی كه در جهنّم است بر جسم مثالی است یا جسم مادّی؟

 جواب: این مطلب را مرحوم آقا در معاد شناسی ذكر كردند. خوب است كه رفقا و دوستان برای این مطلب به جلد ٥ یا ٦ مراجعه كنند. بر حسب اجمال عرض می‌كنم در قیامت بدن ما عین همین بدنی كه الآن می‌بینید نیست یعنی با همین وضعیت كه فرض كنید كه یك شخصی هشتاد كیلو وزنش است، شصت كیلو است، چهل كیلو است نیست. در روز قیامت بدن ما وزن ندارد. بدن ما در روز قیامت سایه ندارد و همین طور بدن مثالی نیست كه آن بدن مثالی فقط یك بدن صوری است و صورت دارد. یك بدنی است (البتّه این طور هم گفتن غلط است والّا برای تقریب مسئله می‌گویم) یك آلیاژی است كه آن‌

 متریالش، آن به اصطلاح موادّش، آن موادّش با این موادّ بدن این دنیا فرق می‌كند با یك خصوصیاتی است ولكن عین همین بدن است از نقطه نظر مشابهت. البتّه عین هم نیست باز یك تفاوتهایی دارد یك فرقهایی دارد در روز قیامت، فرض كنید كه در این جا انسان وضعیت دخل وتصرفاتش فرق می‌كند. غذایی كه می‌خورد و آبی كه می‌نوشد و هوایی كه استشمام می‌كند. این هوایی كه می‌خورد یك ورودی دارد و یك خروجی دارد ورودی آن اكسیژن و ازت و سایر و خروجی آن گاز كربنیك و اینهاست كه به واسطه سوختی كه در سلولها پیدامی‌شود و غذا و اكسیژنی كه پیدا می‌شود باعث سوخت میگردد و همان سوخت به ریه برمی‌گرد و خارج می‌شود. این تفاوتهایی دارد در قیامت شما كه استنشاق می‌كنید هیچ خروجی ندارد این طور نیست كه دم و بازدم داشته باشد. فقط دم دارید؛ بازدم ندارید. غذایی كه انسان می‌خورد فقط یك ورودی دارد دیگر خروجی ندارد یا فرض كنید كه در آن جا تمام غذاهایی كه انسان می‌خورد تبدیل به نور خواهد شد. تبدیل به نور یعنی نه مثل آن چه را كه امروزه گفته می‌شود كه تبدیل مادّه به انرژی در همان فرضیه نه، تبدیل مادّه به یك حالت تكامل معنوی. وقتی كه انسان غذایی را می‌خورد از میوه‌های بهشتی استفاده می‌كند با خوردن آن میوه بهشتی حال و هوایش می‌بیند فرق كرد. آن فرق كردن همان بازدم آن میوه بهشتی است با خوردن یك میوه بهشتی یا با مصاحبت افراد، اولیاءخدا، مثلًا حورالعین، غلمان در نشستن آنها (كه فقط جنبه، جنبه مصاحبت و نشستن است و الّا فكرتان جای دیگر نرود) در همین مسائل و اینها در همین قضیه انسان احساس ارتقاء می‌كند. وقتی كه با رفیقش نشسته صحبت می‌كند می‌بیند حالش تغییر پیدا می‌كند. وقتی كه یك میوه می‌خورد می‌بیند عوض شد. وقتی كه با یك بزرگی در آن جا می‌نشیند و مگر ما نداریم در آن جاكسی كه این كار را بكند در كنار مثلًا سفره امیرالمؤمنین است یا مثلًا در كنار جایگاه ما است یا فرض كنید كه در خیمه ما است. این بودن در آن جا، یعنی بالا رفتن. یعنی تغییر و تحوّلات. استفاده از غذاها یعنی عوض شدن حال. نه اینكه فقط مثل اینكه فقط یك گلابی و سیبی بخورد فقط احساس كند كه معده او فرض كنید كه پرشده و یك لذّتی را در دهان احساس كند. آنها اصلًا این طور نیست. آن جا میوه‌های بهشتی مزه ندارد. طعم خاصّ شیرینی ندارد. لذّت میوه بهشتی و حلاوتش به همان تغییر و تحوّلی است كه انسان را به واسطه آن خوردن و استفاده از آن میوه به آن حال در می‌آورد، آن اسمش حلاوت است. آن اسمش شیرینی است. نه اینكه ما یك میوه بهشتی داشته باشیم كه یكی شیرین باشد، یكی ملس باشد، یكی ترش باشد مثل قارقوروت و لیموترش ترش نداریم. نمی‌دانم كسی كه از ترشی خوشش بیاید یا نه ما كه از شیرینی خوشمان می‌آید حالا یكی ممكن است از ترشی و این چیزها فیها ما تشتهیه الانفس این نیست. میوه‌

 های بهشتی آن حلاوتی كه دارد و شیرینی كه دارد همان تغییری است كه در نفس انسان ایجاد می‌كند. حال انسان را عوض می‌كند، انسان آن احساس شیرینی برای او پیدا میشود نه اینكه واقعاً مثل شیرینی شكر و سیب و گلابی است كه در دنیا انسان از اینها استفاده می‌كند پس هم جسم ما در روز قیامت با این جسم تفاوت می‌كند. این خصوصیات را دارد و هم نعمتهای الهی در روز قیامت مطابق با همان جسم ما تنظیم شده و بالاتر از این و بالاتر از این در روز قیامت برای اولیاء خدا یك نعمتهایی هست كه اصلًا آن نعمتها سیب و گلابی نیست. اصلًا آن نعمتها میوه نیست. اصلًا آن نعمتها جنبه ظاهری و صوری و اینها ندارد. آنها با آن نعمتها كه در آیه قرآن هم داریم ولدینا مزید اشاره به آن می‌كند. با آن جذبه‌ها و با آن كششها در روز قیامت حركت و سیر می‌كنند به طوری كه به هیچ وجه حاضر نیستند كه از آن مقام خودشان تنزّل كنند و با افراد پایینی كه با این میوه‌های بهشتی سر و كار دارند بخواهند بنشینند، التفات كردید؟! اصلًا آمادگی ندارند كه از آن نعمتها به این نعمتهای پایین بیایند پس بنابراین در روز قیامت مسئله تفاوت می‌كند.

 پزسش: آیا فشار قبر بر جسم مادّی وارد می‌شود یا بر جسم مثالی؟

 جواب: فشار قبر بر جسم مثالی است جسم مادی كه فشار قبر ندارد. منتهی در بعضی از موارد فشار بر جسم مثالی باعث می‌شود كه بر جسم مادّی هم اثر بگذارد و دیده شده است دیده شده است و كم هم دیده نشده كه در بعضی از موارد وقتی كه قبر را شكافتند یا وقتی كه رفتند سراغ جسدی در تابوتی بوده، در صندوقی بوده آثار آن سوختگی و آثار عذاب را بر بدن این مرده مشاهده كردند. این در همه موارد نیست. در بعضی از موارد است حالا به چه نحو است آن چیزی است كه مربوط به آن است.

 پرسش: اعیان ثابته چیست در صورت امكان توضیخ بفرمایید؟

 جواب: اعیان ثابته خیلی حرف دارد خیلی مطلب دارد. همین بالاجمالش این است كه همان حقیقت وجودی انسان است كه آن حقیقت وجودی قبل از این كه شكل بگیرد در عالم ملكوت آن به صورت یك واقعیت منحصر به فرد به خود آن شخص حقیقت به وجود می‌آید.

 پرسش: طبق مطلب شما كه فرمودید در هفته فقط دو بار بیرون برویم آیا مقابله قرآن هم همین قانون را دارد؟

 جواب: البتّه فرقی نمی‌كند بله دو روز در هفته همین طور است. حالا مثلًا راجع به خود قرآن می‌توانیم یك استثنائی باشیم كه یك مرتبه اش در هفته به اصطلاح عیب ندارد ولی علی كلّ حال آن چه بیشتر مورد توجّه است بودن در منزل است آن خیلی مسئله، مسئله مهمّی‌است.

 پرسش: دوباره باز در این جا ایشان فرمودند كه با توجّه به این كه من دو روز بیشتر برای مجلس خارج نشویم. در ماه مبارك جلسات ختم قرآن می‌رویم هم به همین مسئله هست یا نه؟

 جواب: در ماه مبارك را می‌شود قائل به استثناء شد. و بهتر این است كه اگر به جلسات قرآن انسان می‌رود دیگر آن سایر جلسات را نرود مگر همان جلسه خاص راو از شركت در بقیه جلسات به اصطلاح خودداری شود.

 پرسش: من زادگاهم تهران است و چندین سال هم در تهران زندگی كرده‌ام اكنون به كرج رفتیم و قصد برگشت به تهران هم داریم ولی معلوم نیست كی برمی‌گردیم. حكم نماز و روزه ما چگونه است؟

 جواب: نه باید نماز را در تهران و روزه را تمام بگیرید.

 پرسش: آقا مگر ما همه از یك مكتب كه همان مكتب حضرت علامه است پیروی نمی‌كنیم؟ انشاءاللَه همه پیروی می‌كنیم پس چرا بعضی زمانی كه به آنهاسلام می‌دهیم روی برمی‌گردانند و یا از دیگران كدورت به دل می‌گیرند؟

 جواب: سوال بنده هم همین است از خود ایشان هم سؤال كنید كه چرا این طوری می‌كند.

 پرسش: چطور قوه ادراك و عقل خود را بالا ببریم و خود را به بالا ببریم و خودمان را به رشد عقلانی برسانیم؟

 جواب: همین مطالبی كه عرض كردم خدمتتان همین خودش نكته است. تبعیت از مطالبی كه رسیده پیروی از مطالبی كه به دست ما رسیده. آنها را در موارد حسّاس، نه در سر سفره و خوردن حلوا و پلوی زعفرانی نه در موارد شبهه و در موارد خلاف و در موارد فتنه و در موارد مختلفی كه برای انسان حاصل می‌شود، انسان از آن مبانی تبعیت كند. یك مثال می‌زنم ما در صحبت كردن برای بقیه خیلی خوب صحبت می‌كنیم. قشنگ صحبت و نوارمان یك ساعت می‌آید والآن كه بیش از یك ساعت است، الآن كه ساعت دوازده و نیم است و یكی از شما كه نیست كه بگوید ولمان كنید سر زندگیمان برویم، خلاصه چه كردیم؟ چه گناهی كردیم كه گرفتار شدیم امروز وآمدیم در این جا!!! خوب خیلی قشنگ صحبت می‌كنیم و اینها زن نباید این طور باشد مرد نباید این طور باشد فلان كنم ولی همین منی كه صحبت می‌كن اگر همین قضیه‌ای كه دارم. برای شما عرض می‌كنم برای زندگی خود من اتّفاق بیافتد. برای عیالم اتّفاق بیافتد. برای فرزندم اتّفاق بیافتد آن جا اگر من عین همینی كه دارم به شما می‌گویم در همان جا اعمال كردم عقل می‌رود بالا. اگر در آن جا اعمال نكردم چشم پوشیدم حالا این پسر من است‌

 عیب ندارد حالا عروس من است عیب ندارد. این حرف مال بقیه است حالا دختر من است عیب ندارد دختر كه نداریم فعلًا حالا تا خدا حالا. پسر ماست فرض كنید كه عیب ندارد. حالا این رفیق و همسایه ماست اگر من بخواهم راجع به همسایه صحبت می‌كنم این مطلب را بخواهم مطرح كنم ممكن است از من مكّدر شود. همین كه می‌گویم می‌خواهد مكّدر بشود این دفعه نه. حالا هی دارم تو سرش می‌زنم این عقلی كه الآن باید رشد كند الآن دارد بر سرش می‌خورد. این همین جا است. رشد عقلی این است كه آن مبانی كه یاد گرفتیم. یكی از افراد بود، یكی از مخدّرات بود نمی‌دانم الآن در این مجلس حضور دارند یا ندارند ولی به نحو كلّی می‌گویم. گفته بودم كه محیط منزل نباید محیطی باشد بی حجاب باشد. مسائل نباید مختلط باشد. ارتباط پسر و دختر نامحرم نباید باشد اینها مسائلی است كه جزو مبانی ما است و ما روی این مبانی پافشاری می‌كنیم و می‌ایستیم به نحو احسن نه به نحو خیلی حاد و شدید اینها به نحو ولی وقتی كه احساس شد كه نه افراد عناد دارند و افراد خلاصه نمی‌خواهند روی مطالب حركت كنند دیگر در آن جا صورت مسئله فرق خواهد كرد و طبعاً ارتباط انسان تغییر پیدا خواهد كرد. یكی از همین مخدّرات بود كه به بنده تلفن كرد كه پسر من، دختر من می‌گویند كه چرا دختر عمّه، دختر خاله ما می‌آیند این جا بگیریم بنشینیم صحبت كنیم و حرف بزنیم شما نمی‌گذارید ارتباط را می‌بندید. می‌گفتند كه این حرفها به ما گفته شده و نمی‌شود. آمد به من تلفن زد و گفت چه كنیم؟ گفتم خانم مطلب ما همین است به خاطر شما حرفم را تغییر نمی‌دهم. صحبت كردن دختر و پسر بزرگ با نامحرم حرام است و نباید انجام شود، باید جلوگیری كنیم. من نمی‌دانم حرام، حرام است حالا چه كنیم؟ من نمی‌دانم بروید با افراد دیگر مشورت كنید. آن چه كه به نظر من می‌رسد این كه این را انجام بدهید و ظاهراً این مسئله اتّفاق افتاده بود و آنها از منزل رفته بودند و از این مادر قهر كرده بودند از منزل رفته بودند و مضطرب شده بود و تلفن كرده بود و بنده گوشی را برنداشتم و اهل بیت گوشی را برداشته بودند و گفته بودند. من گفتم صحبتی ندارم من چه كنم؟ رفتند كه رفتند بنده چه كنم. صحبت بنده این است یا افراد كه از بنده مطلبی را سؤال می‌كنند یا آمادگی دارند كه برای اینكه انجام بدهند یا ندارند سؤال نكنند. من حرفم را تغییر نمی‌دهم. من حرفم را عوض نمی‌كنم. من استثناء در صحبت خودم بر نمی‌دارم. ببینید اینجا همین مطلب است. اگر شما در این جا كوتاه آمدید پس بنابراین صد سال كه سهل است عمر نوح بكنید همین طور ماندید. اگر نه، آمدید با این قضیه مقابله كردید. من نمی‌گویم انسان فحش بدهد داد و بیداد و بزند و فلان كند نه این وضعیت خودش را ادامه بدهد. اهالی احساس كنند كه در این محیط منزل باید محیط، محیط دینی باشد. محیط شرعی باشد. محیط الهی باشد و قدمشان هم روی چشم. این‌

 چه اشكالی دارد؟ چرا افراد باید این قدر بی‌انصاف باشند كه برای فردی كه می‌خواهد در راه خدا و در راه دین برود برای او اجازه بیان مطلب ندهند و تمام حق را برای خودشان قرار بدهند كه می‌خواهند خلاف حركت بكنند. به جای این كه كار به عكس باشد و حق را به او بدهند و زمینه را برای او فراهم بكنند خیلی بی انصافی می‌خواهد كه انسان به دیگران بگوید تو باید از راه خلاف من تبعیت كنی چرا؟ تو بیا تبعیت كن. حالا چه می‌شود؟ حالا چه می‌شود فرض كنید كه بیایی در خانه بنشینی و چادر سرت باشد. نمی‌گویم چادر سرت باشد چون چادر را ما حجاب نمی‌دانیم حجاب پوشش است. چه با چادر چه با غیر چادر. كسی چه اشكال دارد كه یكدانه چارقد سرت بیاندازی و بیایی و صحبت هم بكنی. صحبت تحریكی نباشد، عادی باشد گرچه در همان حد هم صحیح نیست و جایز نیست. بالاخره همین مقداری كه فرض كنید كه انجام می‌شود چرا چه اشكال دارد؟ بنده در یكی از چند سال پیش به عنوان سفر در لبنان بودم یك روز می‌خواستیم جایی برویم یك مخدّره‌ای در آن جا بود كه خواهر عیال منزلی بود كه ما در آن منزل بود. او بی‌حجاب بود از فرانسه آمده بود و می‌خواست همین طوری با ما بیاید. رو كردم به صاحبخانه گفتم اگر او بی‌حجاب بخواهد بیاید من نمی‌آیم. در صورتی كه او بخواهد با حجاب باشد بیاید. آمد رفت و به او گفت جواب از او آورد كه می‌گوید كه من نمی‌توانم چارقد سرم بیاندازم، نمی‌توانم چارقد سرم بیاندازم. گفتم برو به او بگو اگر میگرن داشته باشی و دكترها بگویند كه باید فرض كنید كه چارقد سرت بیاندازی والّا تبدیل به سرطان و تومور می‌شود باز هم این بهانه را در می‌آوری؟ یا این كه نه به جای چارقد گونی در كلّه‌ات می‌كنی؟ روی سرت لحاف می‌اندازی؟ چطور شد موقع آمدن بیرون و خداو پیغمبر كه شد بنده نمی‌توانم ولی اگر به اندازه آن تومور و اینها كه هیچی یك خال بگویند در كلّه‌ات درآمده، یك لحاف كرسی روی سرت می‌اندازی هیچ آن جا مسئله و مشكل نداری. هیچی همین بنده خدا آمد چارقد سرش انداخت نه سردرد گرفت و نه طوری شد و نه مسئله‌ای انجام شد. ببینید خودمان بهانه در می‌آوریم. خودمان نمی‌خواهیم والّا خوب نه چه اشكال دارد یك شخصی بیاید در منزل در محیط بیرون هستی با حجاب، بی‌حجاب هستی خودت می‌دانی و خدای خودت ولی در این محیط كه هستی باید با حجاب باشی چه اشكال دارد؟ قدمت روی چشم بلند شو بیا، مسئله‌ای نیست و مطلبی نیست. علی كلّ حال انسان باید خودش با این مسئله‌ای كه انجام می‌دهد آن نفس خودش را تقویت كند. وقتی كه نفس تقویت شد، عقل تقویت شده. پس نتیجه می‌گیریم كه در موارد عادی انسان عقلش رشد نمی‌كند. كی عقل رشد می‌كند؟ وقتی انسان در جریانات مختلفی كه قرار بگیرد و در آن جریانات مجبور است كه به مبانی عمل كند آن موقع است كه حركت می‌كند و رشد می‌كند و به آن‌

 مرتبه عقلانی می‌رسد.

 دیگر خیلی عذر می‌خواهیم و معذرت می‌خواهیم از دوستان و رفقا. انشااللَه امیدواریم دیگر این دفعه این نوشته‌ها را گم نكنیم و آنهایی هم كه می‌آیند بالا و اسباب و اثاثیه ما را دست می‌زنند هر چیزی را سر جایش بگذارند كه ما این قدر دنبال این نوشته‌ها این طرف و آن طرف نگردیم.

 پرسش: در بعضی از جاها بعد از مقابله قرآن سخنرانی هم هست و بعد هم نماز اقامه می‌شود آیا می‌شود شركت كرد؟

 جواب: یك مطلبی به شما بگویم و این قدر از این سؤالات را نكنید و آن مسئله این است قضیه بعضی از این سؤالات قضیه چارقد سر كردن همان خانم است. ما یك مطلبی را خدمت رفقا گفتیم و در بیان این مطلب خیرشان را خواستیم نمی‌گوییم كه آی نسبت به این مطلب یقین داریم و همین است و نمی‌گوییم كه در این هم اشتباه كردیم آنی را كه ما از بزرگان دیدیم و از بزرگان شنیدیم امیدواریم بدون این كه در آن دست ببریم همان جور بیاییم منتقل كنیم. دیگر این ور كردن و آن ور كردن در كار ما نیست، التفات كردید؟ متوجّه می‌شوید چه می‌گویم؟ بنده عرض كردم قرائت قرآن عیب ندارد تمام شد. حالا هی سخنرانی بعدش هست. چایی آن ورش می‌دهند، نمی‌دانم آن ورش كلاس می‌گذارند، آن ورش نمی‌دانم خیمه شب بازی می‌كنند. این چیزها را بنده نمی‌دانم! بنده آمدم در یك قضیه‌ای آمدم گفتم كه رفقا برای ماه رمضان به مسجد بروند این مطلب را گفتم. درست شد؟ تمام شد! بعد چه شنیدیم آقا بعضی‌ها از خانه نمی‌توانند در بیایند خوب نمی‌توانند در بیایند در نیایند بعضی‌ها راهشان با فلان مسجد دور است بعضی‌ها نمی‌دانم در نمی‌دانم آن جا این هستند بعضی‌ها آن هستند. ما این حرفها را روی طاقچه گذاشتیم، ما این حرفها را گذراندیم. التفات كردید؟! این مطالب را گذراندیم. یك حرف می‌زنیم آقا برای ماه رمضان مسجد تمام شد. نمی‌خواهید بسیار خوب در خانه خودتان مجالس احیا برپا كنید و مجالس بگذارید، كلاس بگذارید. احیا بگیرید هر كسی هر كاری می‌خواهد بكند، بكند. هر چیزی دیگر اگر این كار را كردید ده سال دیگر نیایید به آقای تهرانی بگویید آقا ما ده سال است ایستاده‌ایم سر جایمان روز قیامت دیگر حق دارید بیایید جلوی پدر ما را بگیرد كه این پسر شما ما را به نحوی راهنمایی كردی كه نتوانستیم استعدادهای خود را به فعلیت برسانیم تمام همه متوجّه شدید یك صلوات بفرستید.

 انشاءاللَه امیدواریم كه در جلسه بعد به سایر مطالبی كه مخدّرات این مطالب را فرمودند كه واقعاً مطالب، مطالب عالی و مطالب راقی است به آنها هم برسیم. و بنده امروز قصد داشتم كه بیشتر به همین‌

 مسائل رسیدگی كنم منتهی علی كلّ حال مسائلی كه هست و مطالبی كه هست و صحبتهایی كه مقتضای یك همچنین زمانهایی است و باید نسبت به آنها دقّت كافی را انسان انجام بدهد كه نه به راه چپ برود و نه به راه راست برود. نه تندروی كند و نه كندروی كند و نه دل و دین به این و آن بسپارد و نه گوش خود را به هر صدایی بسپارد اینها مطالبی بود كه به نظرم رسید كه شاید مناسب باشد كه این مطالب را خدمت رفقا و خدمت دوستان عرض كنم. از اطاله مجلس خیلی عذر خواهی می‌كنم انشاءاللَه ما را هم مورد عفو و حلالیت خودتان قرار بدهید و از همه التماس دعا داریم.

1. سور العنكبوت (٢٩) ايه (٦٩) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره المنافقون (٦٣) آيه (٣) [↑](#footnote-ref-2)